

سرمقاله

## جمهوری اسلامی و خرافات مذهبی

"تاریخ سلطه سیاه جمهوری اسلامی، تاریخ سوءاستفاده از احساسات و باورهای مذهبی مردم جهت فریب و سرکوب آنهاست. در تمامی این سالها توسل به خرافات مذهبی یکی از ابزارهای مهم دارودسته حاکم جهت تحکیم سلطه ارتجاعی اش بوده است. در کشوری که سردمداران فریبکارش مدعی اند که از طرف خدا ماموریت دارند تا "حکم قرآن" را در روی زمین اجرا نمایند و رهبرش آنرا ریاکارانه "کشور امام زمان" می نامد، واضح است که باید شاهد بازارگرمی کاسبی شیادانی باشیم که با سوءاستفاده از ناآگاهی مردم می کوشند همین حداقل دسترنج بخورونمیر آنها را نیز به جیب زده و آنها را به نیروهای ماوراءالطبیعه ای دلخوش کنند که هرگز دردی از دردهای بی شمار زمینی آنها را برطرف نخواهد ساخت."

صفحه ۲

### در این شماره می خوانید:

گزارش نشست تشکیلاتی چریکهای فدایی خلق ایران ..... ۴

واردات بی رویه در خدمت کیست؟ ..... ۵

امپریالیسم عریان ..... ۶

رئیس جمهور و معاون او: استادان غلاده بدست شکنجه گران ..... ۱۰

ستون آزاد (قانون اساسی جامعه اروپا) ..... ۱۲

فاجعه ۱۱ سپتامبر و دیدگاهها! (قسمت پنجم) ..... ۱۴

اوج گیری خشم و مخالفت مردم عراق نسبت به

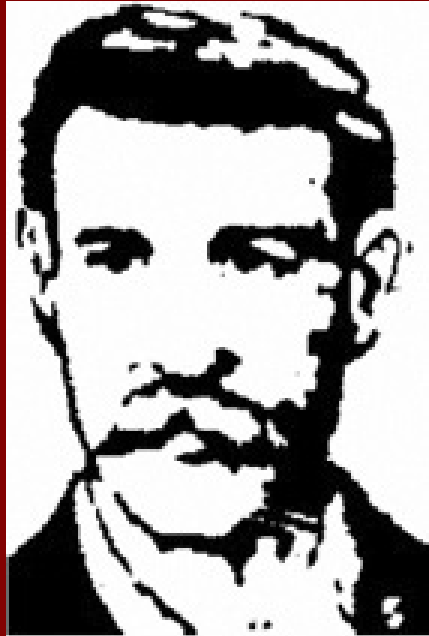
اشغالگران و دولت جدید عراق ..... ۱۷

کشته شدن حداقل ۲۵ پناهنده توسط پلیس مصر ..... ۱۷

نگاهی به برخی اخبار ..... ۱۸

فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" (۸) ..... ۱۹

ترجمه انگلیسی خلاصه ای از سرمقاله پیام فدایی ..... ۲۰



**گرامی باد خاطره**

کارگر کمونیست، رفیق کبیر حسن نوری

از رهبران چریکهای فدایی خلق ایران

## جمهوری اسلامی و خرافات مذهبی

تاریخ سلطه سیاه جمهوری اسلامی، تاریخ سوءاستفاده از احساسات و باورهای مذهبی مردم جهت فریب و سرکوب آنهاست. در تمامی این سالها توسل به خرافات مذهبی یکی از ابزارهای مهم دارودسته حاکم جهت تحکیم سلطه ارتجاعی‌اش بوده است. در کشوری که سردمداران فریبکارش مدعی‌اند که از طرف خدا ماموریت دارند تا "حکم قرآن" را در روی زمین اجرا نمایند و رهبرش آنرا ریاکارانه "کشور امام زمان" می‌نامد، واضح است که باید شاهد بازارگرمی کاسبی شیادانی باشیم که با سوءاستفاده از ناآگاهی مردم می‌کوشند همین حداقل دسترنج بخورونمیر آنها را نیز به جیب زده و آنها را به نیروهای ماوراءالطبیعه‌ای دلخوش کنند که هرگز دردی از دردهای بی‌شمار زمینی آنها را برطرف نخواهد ساخت.

داستان پناهنده شدن سگی گریان به "حرم امام رضا" در مشهد که با عکس و تفصیلات در مطبوعات رژیم منعکس شد، نمونه روشنی می‌باشد که بار دیگر کوشش رژیم در اشاعه خرافات با تکیه بر احساسات و باورهای مذهبی مردم را با برجستگی در مقابل دید همگان قرار داد.

آنطور که بعداً معلوم شد و در مطبوعات رژیم منعکس گشت واقعه این بود که تعدادی از هواداران "امام رضا"، صد البته زیر چشم "سربازان گمنام امام زمان" که از "حرم امام رضا" حفاظت می‌کنند، سگی را (در حالی که به باور آنها "نجس" تلقی می‌شود)، که به هر دلیل از چشمانش

اشک می‌آمده به داخل "حرم امام رضا" برده و با فیلم‌برداری از آن به این امر پوشش خبری گسترده دادند تا چنین جلوه دهند که پاسخگویی "امام رضا" به نذرونیزاهای مردم آنچنان واقعی است که حال سگی گریان نیز به "درگاه آن حضرت" توسل جسته و خواستار رسیدگی به نیازهایش شده است.

این ماجرا انسان را به یاد داستان توسل خری به دربار انوشیروان به اصطلاح دادگر می‌اندازد. در آن داستان خر بیچاره‌ای که از دست بیدادگری‌های صاحبش تحمل‌اش را از دست داده بود خود را به کاخ شاه رسانده و با مالیدن خود به زنجیر عدالت کزایی آن حاکم ظالم، دادخواهی کرده بود. آنهم از شاهی که تنها یک مورد از جلوه‌های دادگستری‌اش، با سر در زمین فرو کردن هزاران مبارز مزدکی به‌خاطر باورهایشان بوده است. به‌راستی که مقایسه این دو داستان، تشابه و نزدیکی سلطه شاه و شیخ را روشنی می‌بخشد. با این تفاوت که در داستان سگ گریان بالاخره معلوم نشد که این سگ از دست چه کسی به "امام رضا" پناه برده، به عجز و لابه پرداخته و اشک از چشمهایش جاری شده است! و سرانجام حاجتش چگونه پاسخ داده شد! داستان سگ مزبور که مطبوعات رژیم سعی کردند به آن تقدس بخشیده و آنرا نشانه‌ای از قدرت الهی و دادگستری "امام رضا" جلوه دهند، البته در چارچوب اختلافات "خادمان خدا" در جهنمی که جمهوری اسلامی به نام "کشور امام زمان" بر پا نموده دچار مشکل

شد و چند روز بعد روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: "توطئه وارد ساختن یک سگ به حرم مقدس حضرت امام رضا (ع) و مطرح کردن خبر آن در پایگاه‌های اطلاع رسانی که طی دو هفته اخیر شایعات زیادی را بر سر زبان‌ها انداخت، با کشف یک باند سودجو و دستگیری عوامل این باند، خنثی شد". بر اساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی "اعضای این باند یک شیاد و دو نفر از خادمان حرم بودند که با همدستی یکدیگر توانستند یک سگ را از قسمت مربوط به بانوان وارد حرم نمایند و تا نزدیکی ضریح مطهر ببرند و با فیلم‌برداری و انتشار خبر آن و تهیه سیدی اقدام به سودجویی نمایند".

اما علیرغم این گزارش هرگز معلوم نشد که این فرد "شیاد" که از چنان قدرت و نفوذی برخوردار بوده و امکان سازماندهی شیادان به این بزرگی را داشته، چه کسی بوده و این دو "خادم" چه موقعیتی داشته‌اند که قادر به انجام این امر شده‌اند؟! در حالیکه هنوز هم که هنوز است سیدی‌های جریان توسل سگ مزبور به "حرم امام رضا" در سطح وسیعی توزیع گشته و به فروش می‌رسد.

با توجه به این واقعیت، روشن است که فیلم‌برداری از این جریان و سپس توزیع سیدی‌های مربوطه و اشاعه صدها خبر دروغ در این زمینه، کار چه شیادانی است! آری، این کار شیادانی است که "سربازان گمنام امام زمان" یعنی محافظین واقعی "حرم" نه تنها نمی‌خواهند پا روی دم آنها گذاشته و درب نان‌دانی‌شان

را تخته کنند، بلکه برعکس شرایط تسهیل شیادان‌شان را فراهم می‌کنند؛ چون بر کسی پوشیده نیست که با آن حفاظتی که از "حرم امام رضا" می‌شود، چنین نمایشی بدون همکاری افراد پرنفوذ ناممکن و غیرعملی است.

البته روشن است که داستان رسوای پناهندگی سگی گریان به "حرم امام رضا" نه اولین و نه آخرین روایت و نمایش در این زمینه است، چرا که روزی نیست که در "پایگاه‌های خبری" جمهوری اسلامی خبری در این رابطه نبینی و نشنوی. واقعیتی که به روشنی گویای این امر است که در دوران سلطه جمهوری اسلامی بازار اشاعه خرافات و سرگرم کردن مردم به چنین هجویاتی و سر کیسه کردن آنها به این وسیله کاملاً پر رونق و گرم شده است. به واقع به دلیل سلطه شوم این رژیم ضد‌مردمی که اشاعه خرافات مذهبی جزئی جدایی‌ناپذیر از سیاست تبلیغاتی‌اش می‌باشد، هم جلسات جن‌گیری گسترش یافته و هم هر روز کسی مدعی دیدن "امام زمان" و ارتباط با وی می‌شود! جهت تاکید بر واقعیت فوق اشاره به تنها چند نمونه از میان نمونه‌های فراوانی که در این زمینه وجود دارد ضروری می‌باشد:

سال گذشته ادعا شد که در شهرک "شیبان" که در نزدیکی اهواز واقع شده، گوسفندی پیدا شده است که روی شاخ سمت چپ او شمشیر "امام" علی نقش بسته و این گوسفند حتی قادر است با برخی افراد صحبت کند!

پای "امامان" در دیگ سمنویی دیده شود و چرا نباید زنی "امام زمان" را در خواب ببیند و به نام او نامه چاپ کند؟

واقعیت این است که مذهب و خرافات مذهبی قبل از هر چیز ساخته جهل و ناآگاهی بشر بوده که با شکل‌گیری جوامع طبقاتی در خدمت تداوم ستم و سلطه طبقات استثمارگر قرار گرفت.

به همین دلیل هم برای چیره آمدن بر آن باید ضمن کوشش در آگاهی دادن به توده‌های ستم‌دیده اساساً ستم طبقاتی را نابود ساخت. البته در هیچ حکومتی مثل یک حکومت مذهبی احساسات مذهبی مردم چنین بی‌شرمانه به بازی گرفته نمی‌شود. نمونه جمهوری اسلامی خود گویای همین واقعیت است. رژیم که از روز اول به قدرت رسیدنش با حساب باز کردن روی ناآگاهی مردم کوشیده است مردم را فریب داده و شرایط سرکوب آنها و تداوم استثمار و وابستگی را فراهم سازد. ۲۷ سال سلطه جمهوری اسلامی به روشنی نشان داده که این رژیم بیش از هر رژیم ضد‌مردمی دیگر، مذهب و خرافات مذهبی را وسیله تسهیل و تداوم سلطه جنایتکارانه خود کرده و به بازار خرافات رونق بخشیده است. بنابراین، برای رهایی از سلطه خرافات و جعلیات و پندارهای مذهبی پیش از هر چیز باید نابودی سلطه این رژیم سرکوبگر را هدف قرار داد. تنها در بستر ارتقای آگاهی مردم در جریان یک مبارزه انقلابی جهت نابودی این رژیم و شرایط نکبت‌باری که مردم را در ناآگاهی و جهل و جهالت نگاه می‌دارد، امکان سازماندهی شرایطی مهیا می‌شود که مردم آگاهانه و به تدریج سنت‌ها و باورهای خرافاتی و کهن را به زباله‌دان تاریخ ریخته و به واقع از شر پندارهایی که حاصل جهل و ناآگاهی آنهاست رها گردند. ■

"در اوضاع و احوالی که سردمداران رژیم مدعی می‌شوند که به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد خواست "امام زمان" بوده، البته ماجرای ساختگی پناه آوردن سگی به "حرام امام رضا" امر عجیبی نباید تلقی شود. وقتی که کار شیادیه به آنجا می‌رسد که رئیس‌جمهور "کشور امام زمان" مدعی می‌شود که در جریان سخنرانیش در سازمان ملل "هاله‌ای" او را فرا گرفته و باعث شده که او مژده نژده سخنرانیش را به پایان رساند و همه سران کشورها را مجنون اراجیف خود سازد، چرا نباید پای "امامان" در دیگ سمنویی دیده شود و چرا نباید زنی "امام زمان" را در خواب ببیند و به نام او نامه چاپ کند؟"

دولت جمهوری اسلامی، زنان باید عریضه‌های خود را به چاه زنان ریخته و مردان هم به چاه مردان!! شاید دولت به این وسیله می‌خواسته است که کار "امام زمان" در طبقه‌بندی درخواست‌های مریدان و مشاقتانش را تسهیل نماید! کسی چه می‌داند!

در دولت احمدی‌نژاد کار این شارلاتان‌بازی به آنجا رسیده که رئیس‌جمهور در یکی از اولین جلسات کابینه خود میثاق‌نامه‌ای را به امضای وزرای خود رساند و از آنها خواست که از فامیل‌بازی و پارتی‌بازی خودداری کنند و بعد گفته شد که وزیر ارشاد به قم رفته و شخصاً این میثاق‌نامه را با دست خود به "چاه عریضه" انداخته تا به حضور "امام زمان" برسد!

در اوضاع و احوالی که سردمداران رژیم مدعی می‌شوند که به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد خواست "امام زمان" بوده، البته ماجرای ساختگی پناه آوردن سگی به "حرام امام رضا" امر عجیبی نباید تلقی شود. وقتی که کار شیادیه به آنجا می‌رسد که رئیس‌جمهور "کشور امام زمان" مدعی می‌شود که در جریان سخنرانیش در سازمان ملل "هاله‌ای" او را فرا گرفته و باعث شده که او مژده نژده سخنرانیش را به پایان رساند و همه سران کشورها را مجنون اراجیف خود سازد، چرا نباید

کسانی می‌خواهند با ساختن حسینیه‌ای در شازند اراک روی دست مسجد جمکران بلند شوند، البته از این واقعیت ناشی می‌شود که کار و کاسبی حسینیه جمکران چند سالی است که حسابی سکه است. ادعا می‌شود که مسجد جمکران که در حاشیه جاده قم - تهران قرار گرفته به دستور "امام زمان" ساخته شده و چنین تبلیغ می‌شود که چاهی که نزدیک مسجد است همان چاهی است که "امام" به آنجا رفته و سپس غیب شده و احتمالاً از همین چاه هم ظهور خواهد کرد! البته دولت هم با کشیدن جاده و سازمان دادن اتوبوس‌های مخصوص، اسباب تردد مشتاقان چاه جمکران را فراهم نموده است تا مردمی که از ظلم و بیداد جانشان به لب رسیده بتوانند نیازها و حاجات خود را در درون "چاه عریضه" انداخته و مستقیماً به دست امام زمان برسانند. در نظر سازماندهندگان این فریبکاری چنین دغلکاری می‌باید قدرت صبر و تحمل آنها نسبت به شرایط وحشتناک زندگی‌شان را فزونی بخشد. جالب است که یکی از اولین تصمیمات دولت احمدی‌نژاد هم تصویب بودجه‌ای جهت گسترش تاسیسات چاه جمکران بود. البته نباید از این گذشت که سردمداران جمهوری اسلامی در این زمینه دست به معجزه زده و چاه جمکران را دوقلو نموده اند تا بدینوسیله شرایط مردانه و زنانه کردن آن نیز مهیا گردد. به این ترتیب حال از دولت سر

با پخش همین خبر مسخره و تبلیغاتی که پشت سر آن به راه انداختند توانستند تا دسته‌دسته از مردم ناآگاه را برای تماشای "شمشیر امام علی" و معجزه حرف زدن گوسفند زبان‌بسته به شهرک "شیبان" بکشاند و به صدقه سر این ریاکاری، صاحب گوسفند مزبور توانست کلی از ذورات مردم را به جیب بزند.

مورد دیگری که در مسخرگی چیزی از مورد بالا کم ندارد، داستان ظاهر شدن پای یکی از امامان در دیگ سمنویی در روستای "ونارج"، در نزدیکی قم، است. به دنبال پخش خبر مزبور روستای فوق با هجوم مردم فریب‌خورده و نیازمندی مواجه شد که جهت رسیدن به حاجت خود به سوی دیگ سمنوی مزبور هجوم بردند. البته حاصل این هجوم جمع‌آوری مخارج ساخت جایگاه ویژه‌ای جهت دیگ سمنوی مزبور و به وجود آمدن امامزاده جدیدی بود!

مورد دیگری که در جای خود قابل‌تعمق است، ماجرای زنی است که چند روز پیش در "شازند" اراک مدعی گردید که در سی سال اخیر بارها "امام زمان" را در خواب دیده و "حجت خدا" به او گفته که "برای فرج من دعا کنید". این زن در این ادعای مسخره تا آنجا پیش رفته که قسمتی از نامه ادعایی "امام غایب" را در کتابی که چاپ کرده، درج نموده است. البته بر کسی پوشیده نیست که چاپ کتابی ۵۰۰ صفحه‌ای که بخش‌هایی از نامه "امام زمان" هم در آن آمده است، بدون اجازه وزارت ارشاد صورت نگرفته است. جالب است که بدانیم این زن روی دست "چاه عریضه" مسجد "جمکران" قم بلند شده و ادعا کرده که "جمکران جایگاه دوستداران واقعی آقا نیست" و "حجت خدا"، یعنی "امام زمان"، به او دستور داده‌اند تا در شازند اراک "حسینیه‌ای برایشان بسازم". اینکه

## گزارش نشست تشکیلاتی چریکهای فدائی خلق ایران

و به ویژه تأکید آنها بر ضرورت فعالیت هرچه گسترده‌تر در جهت فائق آمدن بر مشکلات پیش روی سازمان، این گزارش به تصویب رسید.

نشست با تحلیل سیاست‌های امپریالیسم در شرایط کنونی و تأکید بر چرائی توسل هرچه عریان‌تر امپریالیست‌ها به سیاست‌های میلیتاریستی به خصوص در منطقه خاورمیانه- امری که این منطقه را به یکی از حادثترین مناطق رقابت‌های امپریالیستی تبدیل نموده است، به حساسیت اوضاع منطقه و ایران تأکید نمود. با توجه به واقعیت وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و با آگاهی به نقش غیرقابل انکار این رقابت‌ها و مناقشات در سیر حوادث منطقه و ایران، نشست بر گسترش فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی در رابطه با وابستگی رژیم به امپریالیست‌ها و سیاست‌های امپریالیست‌ها به ویژه سیاست‌های امپریالیسم امریکا در ایران تأکید نمود.

مطابق صورت جلسه نشست پس از پایان مباحثات، انتخابات ارگان رهبری صورت گرفت و سپس نشست عمومی تشکیلات به کار خود پایان داد.

در دسامبر ۲۰۰۵ نشست عمومی سازمان ما، با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و به ویژه شهدای گرانقدر چریکهای فدائی خلق برگزار شد.

یکی از مهمترین موارد صورت جلسه نشست، بررسی گزارش سیاسی و تشکیلاتی مرکزیت بود که مهمترین مسایل سیاسی و تشکیلاتی‌ای که در این فاصله در مقابل سازمان قرار داشت، در آن مورد توجه و بررسی قرار گرفت. در این بررسی فعالیت‌های تشکیلات و رفقای هوادار در خارج از کشور و چگونگی وسعت بخشیدن به این فعالیت‌ها با تأکید بر ضرورت گسترش اتحاد عمل‌های مبارزاتی، تأثیرات و عملکرد تا کنونی "پیام فدائی" و "۱۹ بهمن"، نشریات سازمان و چگونگی ارتقاء کیفیت آن‌ها و گسترش شبکه توزیع‌شان، تأثیرات سایت اینترنتی سازمان و ضرورت توجه بیشتر به آن با در نظر گرفتن تعداد بالای مراجعه‌کنندگان به این سایت، مورد توجه رفقا قرار گرفت. در پایان با توجه به نظرات رفقا

### نگاهی به برخی اخبار

بقیه از صفحه ۱۸

#### حمله به اردگاه پلیس در بنگلادش

به گزارش خبرگزاری "یونایتد نیوز" بنگلادش، در ۲۰۰ کیلومتری شمال غربی "داکا"، در جریان حمله یک گروه به یک اردگاه دور افتاده پلیس، سه پلیس کشته و چند قبضه اسلحه و مقادیری مهمات به دست مخالفین افتاد. بر اساس این گزارش تا کنون کسی مسئولیت حمله را بر عهده نگرفته است. اما شاهدان می‌گویند که مهاجمان پیش از فرار، شعارهای مائونیستی سر داده اند. به گزارش این خبرگزاری گروه های متعدد مائونیست در مناطق جنوبی و غربی بنگلادش فعالیت می‌کنند. در گذشته، پلیس دهها مورد عملیات از جمله ترور افراد پلیس و سیاستمداران را به حزب کمونیست "پوربا بنگلار" نسبت داده است.

#### کنترل مکالمات تلفنی توسط دولت آمریکا

روزنامه نیویورک تایمز از قول مقامات دولت آمریکا گزارش داد که "سازمان امنیت ملی" آمریکا با کمک گرفتن از تعدادی از شرکت های مخابراتی به گفت و شنودهای افراد در داخل و خارج از کشور دسترسی پیدا کرده است. از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد شرکت های مورد بحث، اطلاعات یاد شده را در اختیار سازمان مزبور قرار می دادند. برنامه جاسوسی بر علیه شهروندان آمریکا اخیرا با اعتراض مردم آمریکا مواجه شده است.

### بودجه نظامی دولت آمریکا

مجلس نمایندگان آمریکا و همچنین سنای این کشور بودجه نظامی ۴۵۰ میلیارد دلاری آمریکا را تصویب کردند.

### نقض حقوق مدنی از سوی دولت آمریکا

قانون معروف به "پیتربیت" که به دولت آمریکا قدرت زیادی در کنترل مردم می دهد بطور موقت دوباره تصویب شد. به اعتقاد بخش بزرگی از مردم آمریکا بخش هایی از این قانون، مانند زیرنظرگیری مردم و محدود کردن آزادی های شهروندان، به حقوق اساسی آنها لطمه می زند.

### سازمان سیا و آدم ربایی در ایتالیا

مقامات قضایی ایتالیا اعلام کردند که مأمورین سازمان سیا، در سال ۲۰۰۳ "حسن مصطفی اسامه نصر" معروف به "ابو عمر" را از یکی از خیابان های میلان ربوده و برای بازجویی با هواپیما به مصر بردند. دادستانی ایتالیا خواستار استرداد مأمورین مزبور شده و می گویند اجرای چنین عملیاتی در خاک ایتالیا نقض تمامیت ارضی این کشور می باشد. به دنبال این مسئله نخست وزیر ایتالیا سفير آمریکا در رم را احضار و از ایالات متحده خواست استقلال و تمامیت کشور ایتالیا را رعایت کند.

## پیام فدائی و خوانندگان

### آلمان

ر- س

با دروهای انقلابی

نامه‌تان را دریافت کردیم. در پاسخ به سوالی که کرده‌اید باید به اطلاع‌تان برسانیم که همانطور که قبلا در "پیام فدائی" توضیح داده‌ایم رفقا و دوستانی که مایل به دریافت مرتب نشریه هستند لازم است که جهت آبنمان آن اقدام نمایند. در ضمن، مبلغی که جهت هزینه ارسال کتاب‌های درخواستی فرستاده بودید رسیده است. سپاسگزاریم.

ر- الف

با دروهای انقلابی

نامه‌تان رسید. از اینکه خواهان روابط نزدیکتر با تشکیلات ما شده‌اید خوشحالیم و امیدواریم که در بستر کار مشترک و کسب شناخت متقابل روابط هرچه مستقیم‌تری برقرار کنیم. در ضمن، در پاسخ به سوال‌تان در مورد چگونگی تهیه "پیام فدائی" ضروری است که مبلغ آبنمان نشریه (معادل ۱۲ پوند برای یکسال) را به آدرس ما که در پشت نشریه درج گردیده ارسال نمائید تا نشریه بطور مرتب به آدرس شما پست شود. موفق و پیروز باشید.

## واردات بی‌رویه در خدمت کیست؟

یکی از سیاست‌های به غایت ضدخلق‌ای که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طول حاکمیت سیاه خود به تعقیب آن مبادرت ورزیده، افزایش بی‌رویه واردات کالاهای امپریالیستی مصرفی به بازارهای ایران می‌باشد که اثرات ویرانگری در کل اقتصاد بجا نهاده و در نتیجه مستقیماً زندگی و معاش میلیون‌ها تن از توده‌های محروم و زحمتکش ما را به ویرانی کشانده است. در حقیقت افزایش متناوب واردات کالاهای غیرتولیدی و مصرفی، یکی از ویژگی‌های بارز اقتصاد وابسته ایران است که رژیم‌های سرسپرده پهلوی و جمهوری اسلامی با سیاست‌های اقتصادی ضدخلق‌ی خویش با شتاب در جهت تحکیم و ساختاری نمودن آن حرکت نموده‌اند. در همین رابطه آمارهای منتشره از سوی گمرک جمهوری اسلامی، حاکی از رشد صعودی واردات کالا توسط حکومت از کشورهای امپریالیستی است. مطابق این آمارها، تنها در ۷ ماهه نخست سال جاری، رقم واردات ایران به ۲۱ میلیارد و ۷۳۶ میلیون دلار رسیده که نسبت به دوره مشابه سال گذشته، حاکی از یک افزایش ۱۲/۷ درصدی است. از سوی دیگر، مطابق ارقامی که "مرکز آمار اتحادیه اروپا" در ماه جولای در رابطه با حجم مبادلات تجاری خود با جمهوری اسلامی منتشر نموده، آمده است که صادرات اتحادیه اروپا به ایران در ظرف ۵ سال گذشته به حدود ۵۱ میلیارد دلار سر می‌زند که حاکی از یک روند صعودی چشمگیر می‌باشد. مطابق همین گزارش، در حالی که واردات اتحادیه اروپا از ایران (که عمدتاً نفت و گاز است) در فاصله سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ ۲۰۴ فرق چندانی ننموده، صادرات دولت‌های این اتحادیه در طول همین مدت از ۶ میلیارد و ۴۹۸ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰ به رقم ۱۴ میلیارد و ۳۰۵ میلیون دلار در سال ۲۰۰۴ افزایش یافته که نمایانگر یک رشد تقریباً ۱۲۰ درصدی است.

نگاهی گذرا به آمار فوق قبل از هر چیز نمایانگر این واقعیت است که در دوران سلطه جمهوری اسلامی و بویژه در سال‌های اخیر، در اثر سیاست‌های رژیم و برخلاف ادعاهای فریبکارانه سران آن مبنی بر تشویق تولید و ایجاد شغل، روند تبدیل کشور ما به یک بازار مصرف پُرسود برای کالاهای مصرفی و عمدتاً بنجل دولت‌ها و کمپانی‌های امپریالیستی با سرعت ادامه یافته است. اعمال این سیاست ضدخلق‌ی از یک سو باعث شده تا جیب‌های

گشاد دولت و نهادهای وابسته به آن، سرمایه‌داران وابسته و تجار بزرگ و زالوصفت هرچه بیشتر انباشته گردد و از سوی دیگر با ورود انبوه کالاها و اشیاء بازار، میلیون‌ها تن از صاحبان تولیدات سنتی و خرد، صاحبان مشاغل کوچک تولیدی، کشاورزان و... که در درجه اول قدرت رقابت با چنین کالاهایی را ندارند، به خاک سیاه نشانده شوند. در همین رابطه قشر وسیعی از زحمتکشان که حیات و معاش‌شان از کانال کار و فعالیت در چنین رشته‌هایی می‌گذرد نیز محکوم به بیکاری و فنا می‌گردند. در این زمینه نگاهی به اوضاع اسفبار چایکاران (حداقل ۱ میلیون نفر)، کشاورزان، تولیدی‌های نساجی و رشته‌های مشابه در سال‌های اخیر کافی است تا دریابیم که چگونه زندگی و معاش آنان به دلیل عدم حمایت دولت و در عوض صدور مجوزهای دولتی بی‌رویه توسط سران دزد و فاسد حکومت برای سرمایه‌داران و تجار وابسته نابود گردیده و با ورود میلیون‌ها تن چای و شکر و البسه و... ای که طیف فوق قدرت رقابت با آن را ندارند، محکوم به ورشکستگی و خروج از دایره تولید و کار و در نتیجه پیوستن به ارتش ذخیره بیکاران بوده‌اند.

رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که فریادهای "استقلال" و شعارهای ضدامپریالیستی و فریبکارانه‌اش گوش فلک را کر کرده، نه تنها در تمام مدت حاکمیت‌اش کوچک‌ترین گامی در جهت تشویق تولیدات داخلی، گسترش و تقویت کشاورزی و واحدهای تولیدی و قائل شدن تسهیلات و مزایا برای ایجاد اشتغال در این عرصه‌های مهم و کلیدی، به منظور کاستن از وابستگی اقتصاد به قدرت‌های جهانخوار امپریالیستی برنداشته بلکه آگاهانه و سازمانیافته کوشیده است تا ضمن ادامه سیاست‌های اخلاف خویش در رژیم سرسپرده شاه، با تخریب و انهدام بقایای تمامی ساختارهای اقتصادی غیروابسته، و با تحکیم نظام سرمایه‌داری وابسته، بازار ایران را هرچه بیشتر به محل تاخت و تاز انحصارات و دولت‌های جهانخوار امپریالیستی تبدیل نموده و شرایط را برای حرکت بهتر سرمایه‌های خانه‌خراکن امپریالیستی در ایران مهیا سازد. با تعقیب چنین سیاست ضدخلق‌ی است که ما شاهدیم که چگونه در حالی که مشتی سرمایه‌دار زالوصفت وابسته، تجار بزرگ و آفازدها با استفاده از قدرت دولتی هر روز بیش از پیش فربه و فربه‌تر گشته و جیب‌های خود و

اربابان امپریالیست‌شان را پُر می‌کنند، در همان حال میلیون‌ها تن از کارگران و زحمتکشان و اقشار وسیع خرده‌بورژوازی به رغم وجود انبوه منابع طبیعی و ثروت‌های ملی، محکوم به بیکاری و گرسنگی و "کارتن خوابی" و زیستن در زیر خط فقر می‌گردند.

رژیم وابسته جمهوری اسلامی با حراج نفت و گاز به دولت‌ها و کمپانی‌های امپریالیستی، در سال‌های اخیر چیزی حدود ۲۰ میلیارد دلار به طور متوسط بدست آورده است. بخش بزرگی از این درآمد کلان بجای هزینه شدن در راه رشد اقتصادی و رفاه توده‌ها، برای برآوردن نیاز کمپانی‌ها و دولت‌های جهانخوار امپریالیستی مستقیماً صرف خرید تسلیحات و ابزار و آلات نظامی گشته و در خدمت ایجاد و تقویت یک ماشین جنگی غول‌پیکر و ضدخلق‌ی قرار می‌گیرد که در تحلیل نهایی اساساً در خدمت منافع امپریالیست‌ها در منطقه و برای سرکوب توده‌ها و جنبش‌های انقلابی آنهاست. قسمت دیگری از این درآمدهای نفتی نیز صرف پرداخت بهره‌های کمرشکن قرض‌های اسارت‌باری است که جمهوری اسلامی ضدخلق‌ی از بانک‌ها و موسسات مالی همین قدرت‌های بزرگ امپریالیستی وام گرفته و مردم ما را تا خرخره در استقراض‌های خارجی فرو برده است. بخش مهم دیگری از باقیمانده این درآمد هم بابت صدور کالاهای مصرفی و تجملی که هیچ نقشی در روند تولید و تقویت پایه‌های اقتصاد ندارند و اساساً روند ورشکستگی بسیاری از تولیدکنندگان خرد و زحمتکش را تسریع می‌کنند، توسط کمپانی‌های صادرکننده آن کالاها بلعیده می‌شود. در چنین چارچوبی است که ما شاهدیم که به رغم افزایش بی‌سابقه قیمت نفت در سال‌های اخیر و افزایش درآمدهای نفتی رژیم، رقم قرض‌های خارجی کوتاه‌مدت جمهوری اسلامی ۴۰ میلیارد دلار اعلام شده است و این در شرایطی است که به گفته خود مقامات جمهوری اسلامی تمام ذخایر ارزی موجود تنها برای ۷-۸ ماه واردات کالاهای ضروری جامعه کفاف می‌کند. چوب حراج زدن به منابع نفت و گاز، ثروت‌های ملی‌ای که امکان جایگزینی نیز ندارند، از طرف رژیم ضدخلق‌ی جمهوری اسلامی در چنین شرایطی صورت می‌گیرد.

این، توصیف موجزی از سیمای ضدخلق‌ی و بیمار نظام سرمایه‌داری وابسته در کشور ماست که رژیم مزدور جمهوری اسلامی در رأس آن نشسته و با توسل به دیکتاتوری، سرکوب و قهر و شکنجه و زندان از موجودیت طفیلی آن به نفع امپریالیست‌ها پاسداری نموده و آن را از تعرض جنبش انقلابی توده‌ها حفظ می‌نماید. ■

توضیح: همانطور که قبلاً نیز ذکر گردیده است، انتشار ترجمه نوشته‌ها و مقالاتی که در نشریه پیام فدایی به چاپ می‌رسند الزاماً به معنای تأیید نظر نویسندگان آنها نیست و بطور کلی جهت آگاهی خوانندگان و آشنایی آنان با نظرات موجود، صورت می‌گیرد.

## امپریالیسم عریان

جان بلامی فاستر

مانتلی ریویو - سپتامبر ۲۰۰۵

ترجمه از: پیام

نوامبر ۲۰۰۵

ایم و این تازه آغاز ماجراست. ("چالش‌های قدرت امپریالیستی آمریکا"، *Naval War College Review*, Spring 2003) تمامی اینها واقعیت‌های قدرت امپریالیستی آمریکا را نشان می‌دهند. جرج دبلیو بوش در سرآغاز خطابه اش به "استراتژی امنیت ملی ایالات متحده" که در پائیز ۲۰۰۲ منتشر شد اعلام کرد که از زمان سقوط اتحاد شوروی تنها "یک مدل غیرقابل جانشین برای موفقیت ملی وجود دارد: "آزادی، دموکراسی و تجارت آزاد" که تمامی در سرمایه داری ایالات متحده تجسم یافته است. هر جامعه‌ای که راهنمای این مدل را نبیند، محکوم به سقوط است و تهدیدی برای امنیت ملی ما تلقی خواهد شد. تمامی آنچه که پس از این مقدمه مطرح شد، اعلام آشکار هدف آمریکا برای سلطه استراتژیک بر تمامی کره زمین برای آینده‌ای نامعلوم است. این خطابه‌ها، جنگ آشکار آمریکا علیه کشورهای است که بتوانند مستقیماً خطری را متوجه سلطه آمریکا کنند یا در آینده توان این کار را داشته باشند و یا بطور غیرمستقیم خطری را متوجه دوستان یا متحدان آمریکا در هر نقطه‌ای از کره زمین ایجاد کنند. "استراتژی جدید امنیت ملی" تأکید می‌کند که برای آن به عملیات پیش‌گامی کند که هیچ کشوری به خود اجازه ندهد در هر زمانی (حتی در آینده دور) در مقابل توانایی‌های نظامی آمریکا قد علم کند. جرج دبلیو بوش در ۱۳ آوریل ۲۰۰۴ اظهار داشت که ایالات متحده باید "حالتی تهاجمی به خود می‌گرفت" و به جنگی بی‌رحمانه علیه تمامی آنهایی که آمریکا آنها را دشمن می‌داند، دست می‌زد.

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا به جنگ در افغانستان و عراق دست زد، پایگاه‌های نظامی اش را

موجود منطقه، نوعی سیاست امپریالیستی است و انگیزه اصلی آن هم کنترل منابع نفتی خاورمیانه است. اما جدا از این سیاست‌های اعتراضی، امپریالیسم دقیقاً همان چیزی است که برای استقرار نظم در خاورمیانه به آن نیاز داریم" ("در دفاع از امپراطوری‌ها"، *The Imperial Tense*, 2003). این نقطه نظرات گرچه از سوی نوحافظه‌کاران صادر شده، اما خط اصلی سیاست خارجی ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. در واقع نارضایتی چندانی در میان محافل حاکم در مورد تلاش‌های مربوط به گسترش امپراطوری آمریکا وجود ندارد. از نظر Ivo Daalder و James Lindsay کارمندان ارشد Brookings Institution "بحث اصلی این نیست که باید امپراطوری داشته باشیم یا نه، بلکه مسئله بر سر نوع آن است" (نیویورک تایمز ۱۰ می ۲۰۰۳) Micheal Ignatieff مدیر Carr Centre بخش سیاست‌های حقوق بشر دانشگاه هاروارد در مدرسه دولتی جان اف کندی می‌گوید: "این امپریالیسم جدید در تئوری انسان دوستانه است و در عمل جهانروا، نوعی از آبرحاکمیت را بوجود می‌آورد که در آن دولت‌ها تنها در تئوری استقلال دارند، نه در عمل. علت غایی حضور امریکائیان در افغانستان یا بالکان حفظ نظم نوین امپریالیستی در مناطقی است که برای منافع آمریکا حیاتی اند. آنها برای حفظ نظام در مقابله با خطر بربریت در آنجا حضور دارند."

از آنجا که "آخرین دولت میلیتاریستی غرب" و آخرین "امپراطوری باقی مانده اش" یعنی ایالات متحده مسئولیت "ساختار و برقراری نظم امپریالیستی" را "در قیاس با امپراطوری رم" به عهده دارد ... ما تازه از حضور بربریت آگاهی یافته و به مقابله آن برخاسته

عملیات جهانی ایالات متحده آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را عموماً به مثابه یک "میلیتاریسم جدید" و یک "امپریالیسم جدید" ارزیابی می‌کنند، در حالی که نه میلیتاریسم و نه امپریالیسم برای ایالات متحده که از ابتدای پیدایش اش قدرتی توسعه‌گر (چه قاره‌ای، نیم قاره‌ای و جهانی) بوده است، پدیده‌های جدیدی نیستند. آن چه که تغییر کرده، عریانی آن است و نامحدود بودن جاه طلبی‌های آن در سرتاسر این کره خاکی.

Max Boot، یکی از صاحب‌منصبان "شورای روابط خارجی" می‌گوید: "بزرگ‌ترین خطری که" ایالات متحده در عراق و سرتاسر جهان با آن روبروست "آن است که ما از ترس تنها یک کلمه (یعنی امپریالیسم) از تمامی نیروی مان استفاده نمی‌کنیم ... به خاطر بار تاریخی که "امپریالیسم" با خود دارد، دولت ایالات متحده نیازی نمی‌بیند که خود را به این واژه آلوده کند. اما قطعاً باید در عمل همان را انجام دهد." وی اضافه می‌کند که ایالات متحده باید "برای ایفای نقش امپریالیستی اش بدون هیچ گونه پشیمانی خود را آماده کند". اگر واشنگتن از ترس آنکه مبدا امپریالیست خوانده شود، برنامه‌ای برای ایجاد "پایگاه‌های دائمی در عراق ندارد، باید بدون هراس به آن تن دهد." ("امپریالیسم آمریکا؟: نیازی نیست که از برجسب خوردن هراس داشت"، *USA Today*, May 06, 2003). مشابه همین گفته‌ها را از زبان James Coleman استاد مطالعات توسعه بین‌المللی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس می‌شنویم: "مبرم‌ترین وظیفه سیاست آمریکا باید یافتن راهکارهایی برای ایجاد نظم نوین در خاورمیانه باشد ... بسیاری این اتهام را به ایالات متحده می‌زنند که چنین تغییراتی در وضع

در سطح جهان گسترش داد و سطح هزینه‌های نظامی اش را به جایی رساند که اکنون با مجموع هزینه‌های نظامی تمامی کشورهای جهان برابری می‌کند. در ستایش از یورش آمریکا به عراق Greg Easterbrook یکی از روزنامه‌نگاران نیویورک تایمز (۲۷ آوریل ۲۰۰۳) نوشت که نیروهای نظامی آمریکا "قوی‌ترین نیرویی هستند که جهان تا به حال به خود دیده ... قوی‌تر از نیروهای آلمان هیتلری در ۱۹۴۰ و نیرومندتر از لژیون‌ها در اوج قدرت امپراطوری رم".

تنی چند که به انتقاد از این سیاست پرداخته‌اند تنها به این اکتفا کرده‌اند که بگویند "این حرامزاده‌ها را ببندید بیرون". اینها معتقدند که دولت آمریکا در دوران حکومت بوش، توسط دارودسته نوحافظه‌کاری اداره می‌شود که سیاست جدید میلیتاریستی و امپریالیستی را بر دولت تحمیل کرده است. مثلاً Micheal Mann جامعه‌شناس دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس در انتهای مقاله اش با عنوان "امپراطوری نامنجم" می‌نویسد که "با برآمدن جرج دبلیو بوش در مقام رئیس جمهوری، کودتایی از جنس نوحافظه‌کاران کاخ سفید و وزارت دفاع را تسخیر کرده است." از نظر Mann راه حل بسیار ساده است: "میلیتاریست‌ها را از کار برکنار کنید".

اما ما از تمامی این مباحث به نتیجه‌گیری کاملاً متفاوتی می‌رسیم. میلیتاریسم و امپریالیسم آمریکا، ریشه در تاریخ آمریکا و منطق درونی سیاسی اقتصادی سرمایه داری آن دارد. آنگونه که حتی حامیان امپریالیسم آمریکا اکنون می‌پذیرند که ایالات متحده از آغاز پیدایش اش، یک امپراطوری بوده است. Boot در "امپریالیسم آمریکا" می‌نویسد: "ایالات متحده حداقل از سال ۱۸۰۳ یعنی زمانی که توماس جفرسون ایالت لوئیزیانا را خرید، یک امپراطوری بوده است. در سرتاسر قرن نوزدهم آنچه که جفرسون "امپراطوری آزادی" اش می‌نامید، در سراسر قاره آمریکا گسترش یافت." پس از آن ایالات متحده سرزمین‌های ماوراءبحار را در جنگ اسپانیا - آمریکا ۱۸۹۸ و جنگ وحشیانه فلیپین - آمریکا که بلافاصله پس از آن روی داد (با

توجیه تلاش برای اعمال حاکمیت "سفیدها" تسخیر و مستعمره خود کرد. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و دیگر دولت های بزرگ امپریالیستی از مستعمرات خود بیرون آمدند، اما امپراطوری غیررسمی اقتصادی خود را با تهدید و نه دخالت مستقیم نظامی حفظ کردند. جنگ سرد این واقعیت نواستعماری را تنها مغشوش کرد، اما هرگز نتوانست آنرا پنهان کند.

رشد امپراطوری نه ویژه ایالات متحده است و نه محصول صرف سیاست های دول خاصی است، بلکه نتیجه سیستماتیک کل تاریخ و منطق سرمایه داری است. سرمایه داری از آغاز تولدش در قرون پانزدهم و شانزدهم، سیستمی گسترش یافته بوده است. یعنی سیستمی هیرارشی که بین سرزمین مادر و اقمار، یا مرکز و پیرامون، تقسیم شده است. هدف سیستم امپریالیستی کنونی، همچون گذشته، گشودن اقتصاد کشورهای پیرامونی بر سرمایه گذاری کشورهای سرمایه داری مرکز بوده است، تا بدین وسیله هم عرضه مداوم مواد خام را به قیمت های پائین تضمین کند و هم بازگرداندن مازاد اقتصادی از کشورهای پیرامونی به مرکز سیستم جهانی را. علاوه بر آن، جهان سوم همچون منبعی از نیروی کار ارزان تلقی می شود که ارتش ذخیره کار جهان را شکل می دهد. اقتصاد کشورهای پیرامونی برای تأمین نیازهای خارجی ایالات متحده و دیگر کشورهای مرکزی ساخته می شود و نه نیازهای داخلی آنها. این امر (با چند استثناء) به شرایط وابستگی پایان ناپذیر و بدهی خارجی عظیم مناطق فقیر جهان منجر شده است.

اگر می پذیریم که "میلیتاریسم جدید" و "امپریالیسم جدید" پدیده های چندان جدیدی نیستند بلکه در انطباق با کل تاریخ ایالات متحده و جهان سرمایه داری قرار دارند، پس مسئله اساسی این خواهد بود: چرا امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر این چنین عریان شده است که دوست و دشمن انگار تازه آنرا کشف کرده اند؟ همین چند سال پیش بود که برخی از تنوریسین های گلوبالیزاسیون که اتفاقاً ریشه در چپ هم داشتند نظیر "مایکل هارت" و "آنتونیو نگری" در کتابشان تحت عنوان "امپراطوری" (۲۰۰۰) مطرح کردند که عصر امپریالیسم بسر آمده است و جنگ

وینتام آخرین جنگ امپریالیستی بود. با وجود این، امپریالیسم تنها عریان تر از هر زمان دیگری پس از ۱۸۹۰ توسط آمریکا اعمال می شود. این جابجایی، تنها در پرتو بررسی تغییرات تاریخی که در طول سه دهه گذشته پس از پایان جنگ وینتام روی داده، قابل درک است.

زمانی که جنگ وینتام سرانجام در ۱۹۷۵ پایان گرفت (که به اعتبار ایندولوژی جنگ سرد، جنگی آشکارا امپریالیستی بود) ایالات متحده شکست سختی را متحمل شد. این شکست مصادف شد با کند شدن رشد اقتصادی آمریکا و اقتصاد جهانی در اوائل دهه هفتاد که در واقع بازگشت رکود اقتصادی ذاتی این سیستم بود. صدور بی رویه دلار به خارج از کشور، به همراه جنگ و رشد امپراطوری منجر به پیدایش بازار عظیم دلار اروپایی شد که در تصمیم نیکسون برای جدایی دلار از طلا در اگوست ۱۹۷۱ که استاندارد دلار-طلا را پایان داد، نقش اساسی داشت. و این افول هژمونی اقتصادی آمریکا را رقم زد. بحران انرژی که ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی مهم را پس از آن که کشورهای خلیج فارس بدنبال حمایت غرب از اسرائیل در جنگ ۱۹۷۳ شیرهای نفت خود را به روی غرب بستند، دربر گرفت، نقطه ضعف آمریکا را در رابطه با وابستگی اش به واردات نفت آشکار کرد.

آنچه که نومحافظه کاران آن را "عارضه وینتام" می نامیدند- که در واقع عدم تمایل مردم آمریکا به حمایت از دخالت نظامی ایالات متحده در کشورهای جهان سوم بود- ایالات متحده را در این دوران از پاسخ دادن به بحران های جهانی با به حرکت درآوردن ماشین عظیم نظامی اش، بازداشت. در نتیجه، دخالت ایالات متحده کاهش یافت و جدا شدن از سیستم امپریالیستی توسط کشورهای پیرامونی شدت یافت. اتیوپی در ۱۹۷۴، مستعمرات افریقایی پرتقال (آنگولا، موزامبیک، و گینه بیسائو) در ۱۹۷۴-۷۵، گرانادا در ۱۹۷۹، نیکاراگوا و ایران در ۱۹۷۹ و زیمبابوه در ۱۹۸۰.

جدی ترین شکست امپریالیسم آمریکا در اواخر دهه ۷۰ انقلاب ۱۹۷۹ ایران بود که به سرنگونی شاه ایران که محور و پایه سلطه نظامی آمریکا بر خلیج فارس و نفت آن بود

منجر شد. بدنبال بحران انرژی، خاورمیانه به محور اصلی توجه آمریکا در استراتژی جهانی اش بدل شد. جیمی کارتر در ژانویه ۱۹۸۰ بیانیه ای صادر کرد که بعدها به دکترین کارتر معروف شد: "هر تلاش توسط هر نیروی خارجی برای کسب کنترل منطقه خلیج فارس، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و با هر وسیله ممکن از جمله نیروی نظامی با آن برخورد خواهد شد." و این بیانیه دقیقاً در همان خط و خطوط دکترین مونرو Monroe بود که به سلطه آمریکا بر تمامی کشورهای آمریکایی رسمیت بخشید و آمریکا آنرا همچون "اصل قانونی و مشروع" برای توجیه اشغال نظامی کشورهای دیگر آمریکائی در سرتاسر قاره آمریکا به کار گرفت. نتیجه دکترین کارتر در واقع این بود که سلطه نظامی آمریکا بر خلیج فارس "با هر وسیله که لازم باشد" در چارچوب منافع امپراطوری آمریکا می گنجد. این اظهار صریح حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه با آغاز جنگی علیه نیروهای شوروی در افغانستان که توسط سازمان سیا رهبری می شد، همراه گردید. بزرگ ترین جنگ پنهانی در طول تاریخ که در آن ایالات متحده، نیروهای بنیادگرای اسلامی از جمله اسامه بن لادن را در جنگی مقدس یا جهادی علیه نیروهای اشغالگر روسی، سربرازگیری کرد. بازتاب مستقیم این جنگ و جنگ خلیج فارس که پس از آن درگرفت، بود که به حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر منجر شد.

در طول دوران ریاست جمهوری ریگان یعنی در دهه هشتاد، ایالات متحده حملات تهاجمی خود و مسابقه تسلیحاتی جنگ سرد را گسترش داد و در عین حال بدنبال یافتن راهکارهایی برای سرنگونی انقلابات دهه ۷۰ بود. علاوه بر دنبال کردن جنگ پنهانی علیه نیروهای شوروی در افغانستان، کمک های نظامی و اقتصادی فراوانی به حکومت صدام حسین در عراق کرد و از صدام در جنگ ۸۸-۱۹۸۰ ایران و عراق حمایت نمود. دخالت نظامی مستقیم خود در خاورمیانه را افزایش داد، در لبنان در اوایل دهه هشتاد به دخالت نظامی ناموفقی دست زد (تنها پس از انفجار ۱۹۸۳ در پایگاه هوایی اش، نیروهای خود را بیرون کشید) و به عملیات مخفیانه

برای سرنگونی دولت هایی که از نظر آمریکا دوست تلقی نمی شدند، در سرتاسر کره زمین ادامه داد. جنگ های مخفیانه بزرگی علیه ساندینیست ها در نیکاراگوئه و علیه نیروهای انقلابی در گواتمالا و السالوادور به راه انداخت. ایالات متحده در سال ۱۹۸۳ جزیره کوچک گرانادا را اشغال نظامی کرد و در دوره ریاست جمهوری جرج بوش که پس از ریگان به حکومت رسید، بعنوان بخشی از مبارزه برای کنترل آمریکای مرکزی، پاناما را به اشغال درآورد.

اما این سقوط بلوک شوروی در ۱۹۸۹ بود که راه را برای تغییرات اساسی در سیاست های امپریالیسم آمریکا فراهم آورد. همان گونه که Andrew Bacevich در "امپراطوری آمریکا" (۲۰۰۰) نوشت: "درست همانطور که پیروزی در ۱۸۹۸ (در جنگ اسپانیا - آمریکا) منطقه کارائیب را به منطقه نفوذ آمریکا تبدیل کرد، پیروزی ۱۹۸۹ (در جنگ سرد) سرتاسر کره زمین را در دست در اختیار آمریکا قرار داد. از آن به بعد است که منافع آمریکا هیچ حد و مرزی نمی شناسد". بلافاصله پس از عقب نشینی شوروی از صحنه جهانی (به همان زودی که خود در تابستان ۱۹۹۱ فرو پاشید)، امکان دخالت نظامی تمام عیار آمریکا در خاورمیانه تحقق یافت. و این امر درست بلافاصله با جنگ خلیج فارس که در بهار ۱۹۹۱ آغاز شده بود، همراه گشت.

ایالات متحده گرچه از پیش از قصد حمله عراق به کویت آگاه بود اما تا پیش از یورش عراق، مخالفت جدی با آن نشان نداد (نگاه کنید به بیانیه صدام حسین و جوابیه سفیر وقت آمریکا در عراق، نیویورک تایمز بین الملل ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۰). یورش عراق به کویت برای آمریکا بهترین فرصت و بهانه را برای جنگ تمام عیار در خاورمیانه بوجود آورد. بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر از سربازان عراق در جنگ خلیج کشته شدند و حداقل ۱۵۰۰۰ نفر غیرنظامی مستقیماً طی بمباران های آمریکا و انگلیس جان خود را از دست دادند (گروه تحقیق اقتصاد سیاسی، در مورد یورش عراق در ۲۰۰۳). بوش در اپریل ۱۹۹۱ در تفسیری در مورد دستاوردهای بزرگ

این جنگ اظهار داشت: "شکر خدا، عارضه ویتنام را پشت سر گذاشتیم". امریکا در آن زمان نخواست که از این امتیاز خود استفاده کرده و به اشغال عراق دست بزند. هر چند که دلایل بسیار متعددی برای این تصمیم وجود داشت (که یکی از آنها این بود که در صورت حمله به عراق، متحدین عرب امریکا در خلیج فارس از این اقدام پشتیبانی نمی کردند)، اما دلیل اصلی، تغییرات ژئوپولیتیکی بود که پس از فروپاشی شوروی ایجاد شده بود و در آن زمان خود اتحاد شوروی در حال تزلزل بود. بی اطمینانی نسبت به آینده شوروی و مناطق ژئوپولیتیکی که تحت کنترل روس ها قرار داشت آن چنان بود که واشنگتن نمی توانست با فرستادن نیروی نظامی، پی آمدهای اشغال مداوم عراق را بپذیرد. فروپاشی شوروی تنها چند ماه بعد بود که اتفاق افتاد.

در طول سالهای باقی مانده از دهه ۹۰، ایالات متحده (عمدتاً در دوران بیل کلینتون دموکرات) درگیر دخالت های نظامی بزرگی در شاخ افریقا، خاورمیانه، جزایر کارائیب و اروپای شرقی شد. و این دخالت ها در ۱۹۹۹ با جنگ در یوگسلاوی (کوزوو) که در آن ایالات متحده (فرمانده اصلی ناتو) پیش از سرازیر شدن نیروهای نظامی کشورهای عضو ناتو، به مدت یازده هفته به بمباران هوایی منطقه پرداخت، گسترش یافت. جنگ بالکان که ظاهراً با هدف توقف "پاکسازی قومی" آغاز شده بود، اما از نظر ژئوپولیتیکی به معنای گسترش قدرت امپریالیستی امریکا به منطقه ای بود که پیش از آن تحت نفوذ روس ها قرار داشت.

بدینگونه در سالهای پایانی قرن بیستم، تصمیمگیرندگان سیاست امریکا، هر چه بیشتر به سوی سیاست امپریالیسم عریان (و حتی گسترده تر از سال های آغازین قرن) پیش می رفتند، در جهانی که امریکا یکه تاز آن بود. حتی زمانی که جنبش عظیم ضد گلوبالیزاسیون که مشهورترین آن اعتراضات سیاتل در نوامبر ۱۹۹۹ بود، آغاز شد دستگاه دولتی ایالات متحده با شدت و حدت زیادی به سوی امپریالیسم قرن بیست و یکم پیش می رفت. سیاستی که گلوبالیزاسیون نئولیبرالی را با حفظ سلطه جهانی امریکا گسترش می داد. "توماس فریدمن"، برنده جایزه

پولیتزر و مقالهنویس نیویورک تایمز در زمینه سیاست خارجی امریکا، در همان زمان چنین اظهار عقیده می کند: "دستان نامرئی بازار، هرگز بدون مشت نامرئی، کار نمی کنند. مک دونالد بدون یک "مک دائل داگلاس" سازنده F15 کسب و کارش رونق نمی گیرد. و مشت نامرئی که جهان را برای تکنولوژی های "سیلیکون ولی" ایمن نگاه می دارد، ارتش، نیروی هوایی و نیروی دریایی امریکاست"، (نیویورک تایمز، ۲۸ مارچ ۱۹۹۹). اما این "مشت نامرئی" تنها تا حدودی نامرئی بوده و در فاصله بسیار کوتاهی خود را به چشم جهانیان مرئی کرد.

واقعیت این است که انتقال به مرحله امپریالیسم میلیتاریستی آشکار، به تدریج خود را در جهان گسترش داد. در بیشتر سالهای دهه ۹۰، طبقه حاکم و دستگاه امنیت ملی امریکا در پشت پرده به مباحثات زیادی در این مورد پرداخته اند که پس از ناپدید شدن شوروی که امریکا را به عنوان تنها ابرقدرت در سطح جهان باقی گذاشته بود، چه باید بکنند. قطعاً هیچ گونه تردیدی در مورد آنچه که باید اساس منافع اقتصادی امپراطوری جهانی- که توسط ایالات متحده رهبری می شود- قرار گیرد، وجود نداشت. دهه ۹۰ شاهد مستحکم شدن پایه های گلوبالیزاسیون نئولیبرال بود: برداشتن موانع از سر راه سرمایه در سرتاسر جهان به وسیله راهکارهایی که مستقیماً قدرت کشورهای سرمایه داری را در مرکز اقتصاد جهانی در مقابل کشورهای پیرامونی افزایش می داد. یکی از مهم ترین این تحولات، ورود سازمان تجارت جهانی به همراه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به عنوان سازمان هایی که قواعد بازی سرمایه انحصاری را به اجبار تحمیل می کردند، بود. از نظر بسیاری از کشورهای جهان، یک اقتصاد امپریالیستی با قدرت استثمار بیشتر، چهره کریه خود را نشان داده بود. معهذاً، برای قدرت هایی که در مرکز اقتصاد جهان قرار داشتند (علیرغم نشانه های بی ثباتی مالی جهانی که با بحران مالی ۹۸-۱۹۹۷ آسیا خود را آشکار کرد)، گلوبالیزاسیون نئولیبرال به موفقیت بسیار عظیمی دست یافته بود.

با این همه، محافل حاکم در امریکا به بحث در مورد چگونگی پیشبرد این برتری ادامه می داد و به نحو وسیعی از نیروهای نظامی اش به عنوان ابزار پیش برنده تفوق جهانی اش در دنیای جدید یک قطبی شده، استفاده می کرد. اگر نئولیبرالیسم در پاسخ به رکود اقتصادی و انتقال هزینه های بحران اقتصادی به کشورهای فقیر جهان ظهور کرده بود، اما مسئله زوال هژمونی اقتصادی امریکا، پاسخ کاملاً متفاوتی را می طلبد: اثبات مجدد حضور امریکا به عنوان ماشین غول آسای نظامی سیستم جهانی. بلافاصله پس از فروپاشی شوروی، وزارت دفاع در زمان ریاست جمهوری جورج بوش در پرتو تغییراتی که در سیستم جهانی صورت گرفته بود، به یک تجدید نظر در سیاست امنیت ملی اش دست زد. این گزارش که در مارچ ۱۹۹۲ تکمیل شد و به "خطوط کلی برنامه ریزی دفاعی" معروف شد، تحت سرپرستی پل ولفوویتز Paul Wolfowitz که در آن زمان مسئول تعیین خط مشی در وزارت دفاع بود، نوشته شده بود. این گزارش نشان می داد که هدف عمده امنیت ملی ایالات متحده باید "جلوگیری از ظهور هرگونه رقیب بالقوه در جهان باشد" (نیویورک تایمز ۸ مارچ ۱۹۹۲). بحث های بعدی در درون دستگاه حاکمه امریکا در تمامی سالهای دهه ۹۰ حول این موضوع که آیا ایالات متحده باید بدنبال تفوق جهانی باشد یا نه دور نمی زد، بلکه عمدتاً بر این محور می چرخید که چگونه به برداشتی چند جانبه و حتی همه جانبه برسد. برخی از بازیگران اصلی صحنه ای که بعدها کابینه جورج دبیلو بوش را تشکیل دادند نظیر دونالد رامزفیلد و پل ولفوویتز بر آن بودند که پروژه ای را برای "قرن امریکای جدید" سازمان دهند که با پیش بینی برنده شدن جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری و به درخواست دیک چینی کاندیدای معاون ریاست جمهوری، گزارشی را از سیاست خارجی امریکا که به "بازسازی مسایل دفاعی امریکا" (سپتامبر ۲۰۰۰) معروف شد، انتشار دارند که استراتژی آشکارا تهاجمی و چندجانبه "خطوط کلی برنامه ریزی دفاعی" ۱۹۹۲ را مورد تأیید و تأکید قرار می داد. بدنبال واقعه ۱۱

سپتامبر ۲۰۰۱، این برداشت به سیاست رسمی امریکا در "استراتژی امنیت ملی ایالات متحده" در سال ۲۰۰۲ تبدیل شد. به صدا درآمدن طبل ها برای حمله به عراق، با انتشار این اعلامیه جدید در مورد امنیت ملی (در واقع اعلامیه ای برای آغاز جنگ جدید جهانی) هم زمان بود.

همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، بسیاری از منتقدین، این تغییرات عظیم را صرفاً به مراکز فرماندهی سیاسی و نظامی دولت امریکا توسط یک دارودسته نومحافظه کار (که با انتخابات مخدوش ۲۰۰۰ به قدرت رسیدند) نسبت می دهند که وقتی با فرصت های بدست آمده از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همراه گردید، به سیاست تهاجمی جهانی و یک امپریالیسم جدید منجر شد. اما، گسترش امپراطوری امریکا، بدنبال عقب نشینی همه جانبه اتحاد شوروی، همانگونه که در مباحث پیش نشان دادیم، پیش از آن آغاز شده بود و از همان آغاز نیز مورد تأیید هر دو حزب بود. تحت حکومت بیل کلینتون، ایالات متحده به جنگ در بالکان که قبلاً بخشی از قلمرو شوروی در اروپای شرقی بود، دست زده بود. و در همان زمان، فرآیند استقرار پایگاه های نظامی امریکا در آسیای میانه را که آن نیز بخشی از منطقه نفوذ روس ها بود را در دستورکار خود داشت. عراق نیز در اواخر دهه ۹۰ هر روز توسط هواپیماهای ایالات متحده بمباران می شد. زمانی که "جان کری" بعنوان نامزد ریاست جمهوری دموکرات ها در انتخابات ۲۰۰۴ اصرار می کرد که وی نیز با همان عزم و همان منابع نظامی به جنگ عراق و جنگ با تروریسم ادامه خواهد داد. و تنها اختلاف او بر سر آن است که امریکا بجای اتخاذ سیاست "سرکلانتری و عرض اندام"، تا چه حد به سیاست قراولچیگری درازمدت از سوی این کشور، روی آورد. او در واقع همان موضعی را تکرار می کرد که دموکرات ها در سراسر دهه ۹۰ برگزیده بودند: امپریالیسم عریان.

از دیدگاه بلندمدت نقد ماتریالیسم تاریخی نسبت به نظام سرمایه داری، در رابطه با مسیری که امپریالیسم امریکا پس از فروپاشی اتحاد شوروی باید می پیمود، هرگز شک و شبهه ای وجود نداشت. سرمایه داری



بنابراین منطق درونی اش، سیستمی از لحاظ جهانی گسترش یافته است. تضاد بین خواست های اقتصادی فراملیتی اش با این واقعیت که از نظر سیاسی ریشه در کشور خاصی دارد، برای این سیستم غیرقابل حل است. با وجود این، تلاش های مذبحخانه یک کشور خاص برای غلبه بر این تضاد نیز بخشی از این منطق پایه ای آن است. در شرایط کنونی جهان، زمانی که یک دولت سرمایه داری، انحصار واقعی وسایل نابودی را در اختیار دارد، این وسوسه که تلاش کند تا تسلط کامل را بدست آورد و خود را به دولتی جهانی که کل اقتصاد جهانی را رهبری می کند بدل نماید، وسوسه ای گریزناپذیر است. همان گونه که فیلسوف مارکسیست "ایستوان مزاروش" در "سوسیالیسم یا بربریت" (۲۰۰۱) و پیش از روی کار آمدن جورج دبلیو بوش به درستی نوشت: "آنچه که امروز مورد بحث است نه کنترل بخش خاصی از کره زمین (صرفنظر از بزرگی یا کوچکی آن) که در وضعیت نامساعدی قرار گرفته اما همچنان برخی از اعمال مستقل رقبا را تحمل می کند، بلکه کنترل تمامیت آن بخش توسط یک ابرقدرت اقتصادی و سیاسی رهبری کننده، می باشد، ابرقدرتی با تمامی وسایل و

امکانات (حتی خشن ترین وسایل و در صورت نیاز با وسایل نظامی) در بد قدرت او". خطرات بی سابقه این بی نظمی جدید جهانی، جهان را در معرض دو فاجعه عظیم قرار داده است: تکثیر تکنولوژی هسته ای، و به تبع آن، افزایش احتمال درگرفتن یک جنگ هسته ای و نابودی اکوسیستم جهانی. سبیل این دو فاجعه نیز، خودداری دستگاه بوش از امضای "پیمان جامع منع آزمایش های هسته ای" برای محدود کردن گسترش آزمایش های هسته ای و "معاهده کیوتو" به عنوان اولین گام برای کنترل افزایش درجه حرارت سطح کره زمین (global warming) است. همان گونه که "رابرت مک نامارا"، وزیر دفاع پیشین امریکا (در دوران کندی و جانسون) در مقاله ای تحت عنوان "کنفی یکون در راه است" (Apocalypse Soon) در نشریه سیاست خارجی می و جون ۲۰۰۵ نوشت: "ایالات متحده، نه در طول هفت سال وزارت من و نه پس از آن، هرگز سیاست "اول دست به اسلحه نبرد" (no first use) را صحنه نگذاشته است. ما همیشه آماده بوده و هستیم تا پیش از دیگران از سلاح هسته ای - با تصمیم یک نفر یعنی رئیس جمهورمان - علیه دشمن هسته ای یا غیرهسته ای مان در هر

جهانی. قدرت های بالقوه دیگری نظیر اتحادیه اروپا و چین در سطح جهان در حال سر برآوردن اند که می توانند قدرت امریکا را در سطح منطقه ای و جهانی به چالش ببلیند. انقلابات کشورهای جهان سوم نه تنها متوقف نشده اند، بلکه نظیر انقلاب بولیواری ونزوئلا به رهبری هوگو شاوز، نیروی جدید و حیات تازه ای کسب کرده اند. تلاش های ایالات متحده برای سفت تر کردن چنگال های امپریالیستی اش در خاورمیانه و نفت آن، باید بتواند با مقاومت شدید و ظاهراً غیرقابل توقف مردم عراق کنار بیاید (چیزی که ظاهراً از توان آن خارج است). ایالات متحده با برق انداختن زرادخانه هسته ای اش و خودداری از حمایت از قراردادهای بین المللی برای کنترل این تسلیحات، به گسترش تسلیحات هسته ای کمک می کند. ملت های جدید نظیر کره شمالی در حال وارد شدن به "باشگاه اتمی" اند. بازتاب تروریستی جنگ های امپریالیستی در کشورهای جهان سوم، اکنون واقعیتی انکارناپذیر است و هراس از حملات تروریستی بیشتر را در نیویورک، لندن و یا هر جای دیگری افزایش داده است.

#### ادامه مطلب در صفحه ۱۹

### قانون اساسی جامعه اروپا

بقیه از صفحه ۱۳

در صورتیکه برعکس، هراسی که دولت ایجاد کرده بود، ترس از هجوم پناهندگان و ترس از اقتدار امپریالیسم آمریکا در اروپا، محرکی بود برای رأی مثبت به ای-یو-سی نه رأی منفی به آن. با نگاهی به نمونه هایی از عکس العمل های رسانه های آمریکایی در مورد شکست ای-یو-سی می توانیم به اهمیت اتحادیه اروپا به عنوان جاده صاف کن امپریالیست ها و آسانتر کردن یورش آنها به حقوق دموکراتیک کارگران پی ببریم.

واشنگتن پست بعد از شکست همه پرسی فرانسه نوشت: "مردم فرانسه می خواهند که اتحادیه های کارگريشان را داشته باشند، ۶ هفته تعطیلات را داشته باشند، ۳۵ ساعت کار در هفته را داشته باشند و در عین حال اقتصادشان هم رشد کند و بتوانند با بقیه دنیا هم رقابت کنند. ژاک شیراک جرئت نداشت که به مردمش بگوید که نمی توانند هم این چیزها را داشته باشند و هم با بقیه دنیا رقابت کنند. به همین دلیل مردم نا آگاه رأی منفی دادند."

تایمز نوشت: "فرانسوی ها می خواهند با ۳۵ ساعت کار در هفته با کشورهای مثل هند رقابت کنند که مهندسیش حاضرند ۳۵ ساعت کار روزانه داشته باشند. فرانسوی ها کور خوانده اند که فکر می کنند می توانند اینطوری با بنگال رقابت کنند که شده منشی دنیا." (اشاره به اینکه خدمات تلفنی کمپانی های غربی به هند منتقل شده است. به عنوان مثال دفاتر و کارخانه ها در آمریکا و یا کانادا واقع شده اند اما سرویس و خدمات و سفارشات تلفنی توسط

موسسات خدماتی ای در هند، با قیمتی بسیار کمتر و ارزانتر برای صاحبان این موسسات انجام می شوند)

برای نویسنده تأییم مهم نیست که اکثر کارگران هندی زیر خط فقر زندگی می کنند. مهم این است که کمپانی های چند ملیتی بتوانند با ننگ داشتن این کارگران در شرایط فقر و فلاکت، مخارج تولید را پائین بیاورند و با دیگر سرمایه داران رقابت کنند.

قانون اساسی اروپا برای حمایت از حقوق توده های کارگر و زحمتکش اروپا تدوین نشده است. این قانون شامل مقرراتی برای حفظ قوانین مالکیت خصوصی، تشدید میلیتاریسم و تمرکز سیاست های خارجی امپریالیستی است و حقوق ابتدایی شهروندان اروپایی را تحت شعاع منافع سرمایه داران، بانک ها و کمپانی های بین المللی قرار داده است. این قانون "بازار داخلی اروپا، بازار آزادی که بر اساس رقابت کاملاً آزاد و بدون هیچ موانعی ایجاد می شود" را به عنوان اصل محوری و پایه ای این قانون اساسی معرفی می کند. قرار دادن چنین اصلی در یک قانون اساسی، در تاریخ دنیا بی سابقه است. قوانین بورژوازی، حتی اگر فقط در حرف هم شده، ظاهراً از حقوق اجتماعی و فردی انسانها صحبت می کنند نه از حرکت آزادانه سرمایه.

امپریالیست های اروپایی با شکست در همه پرسی فرانسه و هلند نه تنها عقب نشینی نخواهند کرد بلکه حملاتشان را به حقوق کارگران و زحمتکشان اروپا افزایش هم خواهند داد. در حال حاضر عدم وجود رهبری انقلابی در جبهه کارگری اروپا، به موفقیت امپریالیست ها در این امر کمک خواهد کرد. اما مارکسیست های واقعی در راستای شکل دادن به یک رهبری انقلابی، باید ماهیت اتحادیه های امپریالیستی را که علیه منافع کارگران و به سود سرمایه داران است، افشاء کنند. ■

## رئیس‌جمهور و معاون او: استادانِ غلامه‌بدستِ شکنجه‌گران

نوشته: مارجوری گهن\*  
نشریه: حقیقت آشکار

دوشنبه هفتم نوامبر دو هزار و پنج

نقطه‌ها سرانجام بهم پیوستند و تصویر نمایان شد اما نه تصویری زیبا. این تصویر صورت معاون ریاست‌جمهور، دیک چینی است. طبق گفته لرنس ویلکرسن (Lawrence Wilkerson) که خود رئیس ستاد کالین پاول (Colin Powell) وزیر امور خارجه بود، بد رفتاری و شکنجه و چگونگی رفتار با زندانیان، سیاستی بود که از دفتر دیک چینی نشأت می‌گرفت.

ویلکرسن که خود سابقا سرهنگ بوده در "برنامه صبح" رادیوی ملی گفت که: "برای من واضح بود که نظارت آشکاری از دفتر معاونت ریاست‌جمهوری از طریق وزارت دفاع به فرمانده‌ها در پایگاه صورت می‌گرفت." تکنیک‌های بازجویی که توسط چینی تأیید می‌شد، "در مطابقت با معاهده ژنو و قانون جنگ نبود".

تصادفی نیست که چینی برای جلوگیری از غیرقانونی کردن شکنجه (که طبق قانون، در حال حاضر غیرقانونی است) مشغول تبلیغ در کنگره بوده است. بعد از اینکه سناتور جمهوریخواه جان مک کین (John McCain) به اخذ ۹۰ رأی در مجلس سنا برای غیرقانونی کردن تنبیه‌های ستمگرانه، غیرمعمول و رفتار توهین آمیز موفق شد، دیک چینی شروع به عرق ریختن کرد. چینی با داشتن مدیر سازمان سیا پورتر گاس (Porter Goss) در رکاب خویش، به ملاقات جان مک کین رفت و سعی کرد که سناتور را قانع کند که استثناهایی برای سیا قائل شود. اما مک کین قانونی کردن شکنجه‌ای که بر زندانیان اعمال می‌شد را رد کرد.

هفته پیش، دانا پریست (Dana Priest) در روزنامه واشینگتن پست نوشت که سیا زندانیان را مخفیانه در مراکزی که از دوره شوروی در اروپای شرقی باقیمانده است، بازجویی می‌کند. سازمان "دیدبان حقوق بشر" دو کشور لهستان و رومانی، که حامیان بوش در جنگ برعلیه عراق و افغانستان بودند، را مراکز مخفی این زندان‌ها اعلام کرد.

بنابر گفته‌های دانا پریست فقط بوش و چند تن از مقامات نزدیک به او و البته بدون هیچگونه شکی، دیک چینی،

\* مارجوری گهن پروفیسور دانشکده حقوق تُماس جفرسن و رئیس انتخاباتی "انجمن ملی وکلا" و نیز نماینده ایالت متحده آمریکا در هیئت رئیسه انجمن حقوقدانان آمریکایی است. او هر هفته ستونی در نشریه حقیقت آشکار می‌نویسد.

از وجود این مکان‌ها که در اسناد و مدارک سرّی کاخ سفید، سازمان سیا، وزارت دادگستری و کنگره بعنوان "مقرهای سیاه" (Black Sites) نامیده شده‌اند، آگاه بودند.

زندان‌های مخفی بدنبال "نتیجه" بررسی‌های ریاست‌جمهوری - که شش روز بعد از حمله یازده سپتامبر توسط بوش صورت گرفت - بر پا شدند. این ماده به سازمان سیا اجازه می‌دهد که در هر نقطه از جهان اعضای القاعده را بکشند، به اسارت بگیرند و یا دستگیر کنند. در حالی که ترور و یا قتل غیرقانونی (Summary Execution) نقض قوانین ایالات متحده آمریکا و بین‌المللی می‌باشد.

بیش از ۱۰۰ تن از کسانی که مشکوک به تروریست بودن هستند به این "مقرهای سیاه" برده شده‌اند. خیلی از اینها در زیرزمین نگهداری شده و دور از چشم کمیته بین‌المللی صلیب سرخ مورد شکنجه قرار گرفته‌اند. بازجویان سیا از "تکنیک‌های پیشرفته بازجویی" استفاده می‌کنند، که باز هم به نوبه خود نقض قوانین ایالات متحده آمریکا می‌باشد. از جمله این تکنیک‌ها غرق‌کردن و خفه‌کردن مصنوعی (Waterboarding) می‌باشد. یکی دیگر از تکنیک‌های پیشرفته بازجویی "نقطه فشار" است (Stress Position). در این شیوه، زندانی در حالی که دست‌هایش از پشت بسته و دستبند زده شده است از مچ دستش از سقف و یا دیوار آویزان می‌شود. فردی از اهالی عراق به نام منادل جمادی (Manadel Jamadi) قبل از مرگش در ماه نوامبر سال ۲۰۰۳ هنگامی که در بازداشت سیا در بازداشتگاه ابوغریب (Abu Ghraib) بود بدین شیوه شکنجه شده بود. تونی دیز (Tony Diaz) وکیل مجلس که خود شاهد این شکنجه بوده است گفت که زمانی که جمادی را پایین آوردند خون از دهانش چنان روان شد که گویی شیر آب باز کرده باشی.

دانا پریست در گزارش خود گفت که چندین تن از مقامات امنیتی فعلی و یا پیشین بخاطر این "مقرهای سیاه"، که بصورت عکس‌العملی عجولانه در مقابل حادثه ۱۱ سپتامبر بر پا شدند، نگرانی خود را بیان نمودند.

بنابر گزارش "ماهنامه واشینگتن" (Washington Monthly) همزمان با برپایی و تأسیس این "مقرهای سیاه"، دیک چینی موجی از تبلیغات را شروع کرد تا شکنجه را به عنوان شیوه و روش متعارف بازجویی معرفی کند. یکی از موارد آزمایشی او زندایی به اسم "ابن الشیخ ال لیبی" از اعضای القاعده بود که بلافاصله بعد از حادثه یازده سپتامبر دستگیر شد. یکی از افسران سابق اف. بی. آی آی گزارش داد که "با نقض قوانین ایالات متحده آمریکا که استرداد غیرعادی را ممنوع کرده است، مأمورین دهان این فرد را چسبانده و خودش را هم محکم بستند و او را به قاهره در نزد بازجویان شکنجه‌گر مصری فرستادند".

جدیدا با انتشار یادداشت‌های (دیپلماتیک) اشکار شد که ال لیبی اطلاعات دروغینی در مورد آموزش نیروهای القاعده توسط عراقی‌ها در باره چگونگی کاربرد سلاح‌های شیمیایی، به ما داده بود. اگرچه از سال ۲۰۰۲ (سازمان) اطلاعات ایالات متحده آمریکامی دانست که این اطلاعات، اطلاعات دروغین است - چرا که زیر شکنجه بدست آمده بود - اما این اطلاعات ال لیبی، که اکنون کاملاً بی اعتباری اش مشخص شده است، در سال ۲۰۰۳ بخش عمده ادعای گلین پاول در سازمان ملل را، تشکیل می‌داد، مبنی بر این که عراق برنامه سلاح‌های شیمیایی خود را توسعه داده است.

دیک چینی نه تنها دستور شکنجه را صادر کرد بلکه می‌خواست که از این اطلاعات دروغین که از طریق شکنجه بدست آمده بود در حمایت از تصمیم از پیش گرفته شده بوش برای جنگ با عراق، استفاده کند.

حال که انگشت اتهام بسوی دیک چینی بخاطر مشارکت او در شکنجه نشانه رفته است، فقط زمان لازم است که بطور رسمی نشانه‌های شکنجه به هم وصل شوند تا سر نخ قضیه را به خود رئیس‌جمهور نشان دهند. در ماه دسامبر سال ۲۰۰۴ "اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا" (American Civil Liberties Union) ای میل (E-Mail) داخلی اف. بی. آی را که مطابق قانون "حق دسترسی به اطلاعات" (Freedom of Information) دریافت کرده بود، انتشار داد. تاریخ این ای میل ۲۲ ماه می سال ۲۰۰۴ می‌باشد و دستور اجرایی‌ای را توصیف می‌کند که در آن بیخوابی دادن، پوشاندن سر زندانیان (با کلاه‌های بلند)، استفاده از موسیقی با صدای بلند برای خرد کردن اعصاب و استفاده از "نقطه فشار" و نیز استفاده از سگ را تأیید می‌کرد. مقامات کاخ سفید، پنتاگون و اف. بی. آی با اعلام اینکه این دستور از طرف وزارت دفاع (Defence Department) صادر شده است، خبر صدور این دستور از طرف جرج بوش را تکذیب کردند.

کنگره آمریکا، پنتاگون و یا وزارت امور خارجه را از محدود ساختن بازجویی از افراد مظنون به تروریست، باز دارد.

دیک چینی درست در مرکز حيله گری های کثیف حکومت بوش قرار دارد. او با جایگزین کردن ادینگتن بجای لیبی، عزم خود را مبنی بر ادامه دادن به سیاست اعمال شکنجه از سوی دولت بوش آشکار کرد. روزنامه واشینگتن پست در سرمقاله شماره اخیرش، دیک چینی را "معاون رئیس جمهور برای شکنجه" نامید. واقعیت آن است که در حال حاضر رئیس جمهور و معاونش غلاده شکنجه گران را کماکان بدست داشته و آنان را به حرکت وامی دارند. حال سوال این است که آیا بوش به عنوان شریک جرم در شکنجه شناخته خواهد شد؟ و یا این که معاون هایش پوششی برای او خواهند بود همانطور که دار و دسته رونالد ریگان او را در رسوایی ایران گیت از مسئولیت اش مصون داشتند؟

رفتاری و شکنجه ای که او در هنگام بازداشت اش بدست آمریکایی ها از سر گذرانده بود، سکوت کند، وعده هایی داده بودند. سرهنگ جنیز کارپینسکی (Col. Janis Karpinsky) در مصاحبه ۳ اوت ۲۰۰۵ Truth Out به من گفت که (در مقاله "ابوغریب تازیانه ای بر حکومت بوش") بعد از اینکه برای اولین بار از افشاح بد رفتاری و شکنجه در ابوغریب باخبر شده بود، ژنرال ریکاردو سانچز، اقدامات سیستماتیکی برای مخفی نگه داشتن آن کرد. سربازها به "دیدبان حقوق بشر" گزارش دادند که سربازان آمریکائی معروف به "دیوانه های قاتل"، هر دو هفته در میان، استخوان بدن زندانیان را می شکنند و "آنهايي که مسئول این کارند ادعا می کنند که زندانی در حین دستگیری زخمی شده است و دستیار دکتر نیز در گزارش خود آنرا تأیید می کند".

چندی پیش در تلاش برای کمرنگ کردن مسئله شکنجه اعتصاب غذا کنندگان توسط مقامات عالی رتبه آمریکایی در زندان گوانتانامو، دونالد رامز فیلد گفت که "تعدادی از مردم هستند که رژیم غذایی می گیرند و برای مدتی غذا نمی خورند و بعد از مدت زمان دیگری به این کارشان پایان می دهند. بعد هم عده دیگری می آیند و همین کار را انجام می دهند." دونالد رامز فیلد اجازه نمی دهد که بازرسان سازمان دیدبان حقوق بشر سازمان ملل با این زندانیان در آنجا دیداری داشته باشند.

براستی دونالد رامز فیلد سعی می کند چه چیزی را در گوانتاناما پنهان نماید؟ حدود ۲۰۰ زندانی که بیشتر آنها نزدیک به ۴ سال بدون هیچگونه اتهام جنایی در آنجا زندانی بوده و چندین هفته در اعتصاب غذا بسر می برند. چندین تن از آنها با زور و از طریق لوله بزرگی که بدون بیهوشی و یا داروی مسکن از طریق دماغ به معده شان فرو کرده اند، غذا داده می شوند. یکی از زندانیان به وکیل خود توضیح داد که: "بعد از ۴ سال اسارت، زندگی با مرگ فرقی ندارد".

روزنامه واشینگتن پست در شماره امروزش گزارش داد که در طول سال گذشته دیک چینی مبلغ بسار هنگفتی را صرف کارزاری سفت و سخت که عمدتاً دور از توجه عمومی بوده کرده است تا بدین وسیله

غیرقابل انکار است که در تاریخ ۷ فوریه سال ۲۰۰۲ بوش مصمم بود که به مقامات دولتی دستور دهد که بپذیرند که او اختیار آنرا دارد که معاهده ژنو را معلق کند، موقعیتی که هیچ یک از رؤسای جمهوری آمریکا پیش از او در آن قرار نگرفته بودند و این نقض آشکار قوانین ایالات متحده آمریکا بود.

بوش در این فرمان نوشت که "نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا بنابر اصول باید به رفتار انسانی با بازداشت شدگان، تا آنجاییکه با احتیاجات نظامی مناسب و سازگار باشد ادامه دهند، به شیوه ای که مناسب با اصول ژنو باشد."

در اصل، بوش به غلط اعلام کرد که به عنوان فرمانده کل، از این قدرت برخوردار است که با سیاست های خودش قوانین را زیرپا گذارد. اما این ایده را او از کجا گرفت؟ از یادداشت (سیاسی) که آلبرتو گزالس در تاریخ ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲ به او (رئیس جمهور) فرستاده بود. در این یادداشت معاهده ژنو "منسوخ شده" و "از کار افتاده" توصیف شده است. این یادداشت از دیوید ادینگتن (David Addington) نقل شده بود و این همان شخصی است که نامش از طرف دیک چینی برای انتصاب به عنوان رئیس ستاد معاونت ریاست جمهوری به جای "لوئیس اسکوتر لیبی" (I. Lewis Libby "Scooter") فردی که مجرم شناخته شد، اعلام شد.

دیوید ادینگتن دستیار ژنرال مشاور سازمان سیا در مقطعی بود که ریگان جوخه های مرگ را در السالوادور و گروه های غیرقانونی و ضدانقلابی در نیکاراگوئه پایه گذاری می کرد. رئیس جدید ستاد دیک چینی به طرح یادداشت ننگین اوت سال ۲۰۰۲ که تعریف شکنجه را محدودتر و استعمال شکنجه را در بعضی موارد قابل تأیید می نمود، کمک کرد. ادینگتن سعی می کند تا از تلاش پنتاگون برای استفاده از زبانی که در معاهده ژنو بکار رفته به شکل قوانین تجدیدنظر شده اش در مورد چگونگی اداره زندانیان، جلوگیری کند. به این ترتیب دایره شکنجه ناشکسته باقی می ماند.

لیبی متهم به ممانعت از اجرای عدالت و دادن شهادت دروغین به اف. بی. آی در مورد فاش کردن نام مأمور سیا شد. مثل رسوایی واترگیت، بار دیگر یکی از مقامات عالیرتبه کاخ سفید به جرم لاپوشانی حقیقت تحت تعقیب قانونی قرار گرفت. مدارک فراوانی موجود است که نشان می دهند که مقامات عالی رتبه حکومت بوش، از زمانی که بوش طرح "جنگ بر علیه ترور" را اعلام کرد، تلاش وسیعی برای سرپوش گذاشتن بر اعمال شکنجه از سوی این حکومت به عمل آورده اند.

اولین نمونه این نوع سرپوش گذاری مقامات عالی رتبه، زمانی بود که جان واکر لیند (John Walker Lindh) به فاصله کمی بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان دستگیر شد. آنها به واکر لیند بشرط آنکه در مورد بد

## لیست کمک‌های مالی

### انگلستان

رفیق شهید صبا بیژن زاده	۱۵ پوند
رفیق شهید علی شاکر	۲۵ پوند
رفیق شهید محمود پولادوند	۲۵ پوند
رفیق شهید بهروز کتابی	۲۵ پوند
رفیق شهید اسماعیل حبشی	۲۲,۳۸ پوند
ویکتور خارا	۲ پوند

### سوئد

رفیق کبیر امیرپرویز پویان	۸۶,۸۵ پوند
رفیق کبیر بهروز دهقانی	۲۵۰ کرون
رفیق شهید لادن آل آقا	۲۰۰ کرون
رفیق شهید مهرنوش ابراهیمی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید شیرین فضیلت کلام (معاذ)	۲۰۰ کرون
رفیق شهید پوران یدالهی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید مرضیه احمدی اسکونی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید رفعت معماران	۲۰۰ کرون
رفیق شهید ولی سوسنی	۵۰ پوند
خلق عرب	۷۰۰ کرون
چریک فدائی خلق	۲۰۰ کرون
رفیق شهید کیومرث سنجری	۲۰۰ کرون

### کانادا

رفیق شهید طاهره خرم	۱۵۰ دلار
رفیق شهید فاطمه حسن پور	۲۰۰ دلار
لیلی-تورتو	۱۵۰ دلار
سیرا	۲۰ دلار

# ستون آزاد

## قانون اساسی جامعه اروپا

مریم

در شرایطی که در سالهای اخیر امپریالیسم آمریکا با تشدید بحران های اقتصادی و اجتماعی، رشد تصاعدی قرض های داخلی و خارجی، عدم توازن واردات و صادرات، روبرو شده است، مقامات دولت آمریکا برای غلبه بر بحرانها و مشکلات نظام خویش به اتخاذ سیاستهای جنگ طلبانه و یک جانبه شان ادامه می دهند. آنها برای خارج شدن از این بحران جنگ هائی به راه انداخته و احتمالاً باز هم جنگ هایی به راه خواهند انداخت، که عمدتاً در جهت دست اندازی به بازارهای رقیب امپریالیست خود می باشد. در چنین اوضاع و احوالی، بطور طبیعی امپریالیست های اروپایی نیز برای حفظ موقعیت خویش بیش از گذشته به تکاپو افتاده و بر ضرورت ایجاد و تحکیم اتحادهای سیاسی- اقتصادی و نظامی در اروپا بیشتر از همیشه تاکید می کنند. از این رو قانون اساسی جدید اتحادیه اروپا برای شکل دادن هر چه بیشتر این اتحادیه با منافع سرمایه داران و صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی این قاره، دادن صدایی واحد به سرمایه داران اروپا، و قد علم کردن در مقابل آمریکا، مطرح شده است.

اساساً هدف این قانون توسعه اتحاد و همکاری امپریالیست های اروپا از حوزه اقتصاد به سیاست (جهت تحکیم منافع اقتصادی)، و مستحکم تر کردن موقعیت آن در صحنه سیاست جهانی بخصوص در تقابل با امپریالیسم آمریکا می باشد. این هدف با شکست انتخابات در فرانسه و هلند، کنار گذاشته نشده، بلکه شیوه های جدیدتری برای ادامه این پروسه مورد بررسی قدرت های اروپایی قرار گرفته است.

نباید فراموش کرد که این قانون برای حمایت از حقوق فردی و اجتماعی شهروندان اروپایی تدوین نشده، بلکه قانونی است برای اداره بهتر موسسات اقتصادی و تجاری سرمایه داران در اروپا، برای رتق و فتق امور آنان، حفظ حق و حقوق سرمایه دارها و آماده کردن شرایط برای مقابله هر چه شدیدتر با طبقه کارگر اروپا. به همین دلیل است که مردم با تمسخر از اتحادیه اروپا به نام یک شرکت سهامی (Europe.inc) نام می برند.

تاریخ همکاری های دولت ها و سرمایه داران اروپایی در زمینه های مختلف به سالهای خیلی پیش از این برمی گردد. به عنوان مثال یکی از اولین اقداماتی که برای همکاری های اقتصادی سرمایه دارهای اروپایی، انجام شد، ایجاد مجمع تولیدکنندگان زغال سنگ و فولاد در سال ۱۹۵۰ توسط ژان مونه (فرانسوی) و موریس شومن (آلمانی) بود. از آن تاریخ به بعد فرانسه و آلمان نقش بسیار مهمی را در متحد کردن سرمایه داران اروپایی به عهده گرفتند.

طرح اولیه قانون اساسی اتحادیه اروپا (ای-یو-سی) توسط رئیس جمهور سابق فرانسه، ژیسکار دستین نوشته شد که در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۴ در رم به تصویب کشورهای عضو جامعه اروپا رسید. این قانون از ۴۴۸ ماده و ۳۶ تبصره تشکیل شده و در صورت تصویب نشدن آن در همه ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا تا بر طرف شدن عواملی که باعث عدم تصویب آن شده است، "معاهده نیس" همچنان ادامه خواهد یافت. سرنوشت این قانون در ۱۰ کشور از طریق نظرخواهی های عمومی و در ۱۵ کشور دیگر توسط مجلس آن کشورها مشخص خواهد شد. این قانون در نظرخواهی عمومی اسپانیا که تعداد بسیار کمی در آن شرکت کردند، تصویب شده و در فرانسه و هلند رد شد.

تصویب قانون اساسی اروپا در فرانسه، برای طراحان آن از اهمیت زیادی برخوردار بوده و میلیونها یورو خرج تبلیغ آن شد و مجلس آلمان نیز برای تأثیر گذاشتن روی انتخابات فرانسه، ۲ روز قبل از رأی گیری در فرانسه، این قانون را در آلمان تصویب کرد. نخست وزیر اسپانیا (زاپاتیرو) و صدراعظم آلمان در آن زمان (شرودر) چندین بار به فرانسه سفر کرده و در دفاع از ای-یو-سی سخنرانی و تبلیغ کردند.

علی رغم تبلیغات فراوان دولت به نفع این قانون، در نظرخواهی ۲۹ ماه مه فرانسه، ۷۰ درصد از واجدین شرایط شرکت کرده و ۵۵ درصد آنها به قانون ای-یو-سی رأی منفی دادند (در صورتیکه در انتخابات سال گذشته پارلمان اروپا در فرانسه فقط ۴۳ درصد شرکت کرده بودند). نظرخواهی های متعددی نشان داده اند که سه چهارم کارگران، دو سوم کارمندان جزء و اکثر دهقانان و کارگران غیرشهری جزء مخالفین قانون اساسی بوده اند.

موافقین و مبلغین این قانون، دولت فرانسه، حزب اتحاد برای دموکراسی، و اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه و چندین گروه و سازمان دیگر بودند. سوسیال دموکرات ها و نویسندگانی مثل گونتر گراس و یا تئوریسین های بورژوازی مثل "یورگن هابرماس" نیز به دفاع از این قانون برخاسته و به نفع آن تبلیغاتی براه انداختند. موافقین در تمام تبلیغاتشان از متحد و قوی تر کردن اروپا در مقابل آمریکا صحبت می کردند. بحث ها نه حول احیای حقوق مردم اروپا، بلکه تقویت نظامی، اقتصادی و سیاسی امپریالیسم اروپا در مقابل امپریالیسم آمریکا بود. به عنوان مثال شرودر گفته بود: "تصویب این قانون قدم بسیار بزرگی است برای حفظ قدرت و اتوریته اروپا در صحنه جهانی..." و یا پیر موسکوویچ (عضو حزب سوسیالیست فرانسه) گفته است: "تصویب نشدن این قانون موجب تفرقه و تضعیف اروپا و تقدیم آن به آمریکا خواهد شد." میشل بارنیر (وزیر امور خارجه فرانسه) نیز مطرح کرده که: "مردم باید بین "اروپا برای اروپایی ها" و "اروپا برای آمریکایی ها" یکی را انتخاب کنند." اساساً محور اصلی تبلیغات مدافعین ای-یو-سی قرار دادن اروپا در مقابل امپریالیسم آمریکا بوده و بسیاری از این تبلیغات نیز گمراه کننده بودند. به عنوان مثال در یکی از اطلاعیه های حزب سوسیالیست فرانسه، اروپا به عنوان قاره ای دموکراتیک و یکدست تصویر شده که از فقر و بیکاری در آن اثری نیست، و ادعا شده که قانون اساسی اروپا در خدمت دموکراسی در اروپا خواهد بود چون به عنوان مثال در این قانون مجازات اعدام ممنوع شده است. احزاب سوسیالیست موافق ای-یو-سی تبلیغ می کردند که هدف ای-یو-سی متحد کردن اروپاست. امری که در موافقت با اصل انترناسیونالیستی سوسیالیسم می باشد. در صورتیکه هدف انترناسیونالیسم مارکسیستی متحد کردن کارگران جهان علیه سرمایه دارها و دولت هایشان است، اما هدف ای-یو-سی متحد کردن سرمایه دارها و دولتهای حامی آنها علیه کارگران و زحمتکشانشان می باشد.

یکی از شیوه های تبلیغاتی موافقین ای-یو-سی این بوده که به دروغ از رشد اقتصادی کشورهای اروپای شرقی بعد از الحاق به اتحادیه اروپا دم می زنند. در صورتیکه در این کشورها بعد از سقوط دولت هائی که سیاستهای خود را در لفافه سوسیالیسم توجیه می کردند فقر و بیکاری و استعمار رشد فراوانی کرده است. یکی از کسانی که در نوشتن این قانون نقش داشته، پیر ماسکوویچ، در این مورد گفته است که: "مخالفین ای-یو-سی احمق هایی هستند که می خواهند دوباره رژیم های استالینیستی را در اروپا مستقر کنند." در یکی دیگر از تبلیغات مدافعین این قانون ادعا شده است که تصویب آن منجر به دور نگه داشتن اروپا از خطر فاشیسم و جنگ خواهد شد. اما بر خلاف این ادعای کاذب، هدف تدوین ای-یو-سی حفظ صلح نبوده بلکه آماده کردن سرمایه داران اروپا و دولت هایشان برای جنگ های آینده می باشد. اختلافات و رقابت های امپریالیست ها، مسئله چین، روسیه و ژاپن و غیره، واقعیت هایی هستند که چنین آماده سازی ای را برای سرمایه دارها ضروری کرده اند. اروپا می خواهد که خود را به یک سیاست خارجه واحد و یک ارتش و میلیتاریسم واحد و قوی در مقابل امپریالیسم آمریکا مسلح کند. نتیجه چنین پروسه ای نیز جنگ های جدید در خاورمیانه، آسیای مرکزی، آفریقا و دیگر مناطق استراتژیک دنیا خواهد بود.

حتی همین احزاب سوسیالیست هم وقتی در قدرت بودند همان قوانین ضد کارگری دولت های محافظه کار را که در حال حاضر با آنها مخالفت می کنند، پیاده می کردند. به طور کلی سوسیالیست رفرمیست های اروپا با خود اتحادیه اروپا که ماهیتاً اتحادی امپریالیستی است ضدیتی ندارند و تنها خواهان ایجاد فرم هایی در اتحادیه اروپا و قانون اساسی آن هستند.

در اول ماه ژوئن نیز (سه روز بعد از نظرخواهی فرانسه) در هلند که یکی از ۶ بنیانگذار و اعضای اولیه اتحادیه اروپا است، همه پرسشی ای برای تعیین سرنوشت قانون اساسی اروپا انجام شد که در آن هم، قانون اساسی اروپا رأی منفی گرفت. البته طبق قوانین داخلی هلند، مجلس آن کشور می تواند این نظرخواهی را نادیده گرفته و تصمصیم گیری را به مجلس محول کند. درصد آرای منفی در هلند، حتی از فرانسه نیز بیشتر بود. ۶۳ درصد از واجدین شرایط در این همه پرسشی شرکت کرده و ۶۲ درصد از آنها رأی منفی به قانون اساسی اروپا دادند. در صورتیکه در آخرین انتخابات اتحادیه اروپا در هلند فقط ۳۹ درصد شرکت کننده وجود داشت. موافقین ای-یو-سی در هلند، دولت، حزب دمکراتیک مسیحی ها، نئولیبرال های دست راستی و غیره هستند. مخالفین این قانون، علاوه بر کارگران و توده های ناراضی و احزاب مانوئیست سابق، احزاب راسیست و دست راستی ضد پناهنده، و برخی احزاب و گروه های متفاوت دیگر نیز بودند. دولت هلند نیز مثل همه دولت های سرمایه داری دیگر برای مقابله با بحران اقتصادی، به سرمایه دارها و کمپانی های آنها بخشش های مالیاتی داده و در عوض حقوق کارگران و خدمات اجتماعی را کاهش داده است. در نتیجه بیکاری و فقر و مصائب اجتماعی دیگر در این کشور نیز افزایش یافته است. نظر خواهی های اخیر در هلند نشان داده اند که ۸۴ درصد از جمعیت این کشور از وضع اجتماعی موجود، بیکاری روز افزون، کاهش حقوق کارگران، و افزایش فقر ناراضی بوده و با سیاست های دولت که منجر به این وضع شده مخالفند.

از دسامبر ۲۰۰۴ در هلند، بحث های متفاوتی در رسانه های عمومی حول ای-یو-سی شروع شده بود. این بحث ها با حمله راسیست ها به پناهندگان و مهاجرین شروع شد. اما وقتی که بحث ها به مسائل اجتماعی و فقر و بیکاری و ارتباط اتحادیه اروپا با مشکلات اجتماعی و اقتصادی مردم و وضعیت ناگوار کارگران کشیده شد، آگاهی و مخالفت مردم با اتحادیه اروپا و قانون اساسی اش بیشتر شد. دولت هلند نیز تبلیغات تلویزیونی هلند، صحنه هایی از جنگ جهانی دوم و کوره های آدم سوزی آشوبتس نشان داده شد و در آن به بینندگان پیغام داده شد که اگر به این قانون رأی مثبت بدهند جلوی تکرار این صحنه ها گرفته خواهد شد. اما بعد از انجام چندین نظرخواهی معلوم شد که این تبلیغات تأثیری نداشته اند. در نتیجه دولت به شیوه های دیگری برای اغفال مردم متوسل شد. اعضای دولت در سخنرانی ها و تبلیغاتشان به مردم می گفتند که اگر کسی از وضعیت اقتصادی و اجتماعی موجود ناراضی است ولی فقط به دنبال انتقام گیری از دولت است باید تا انتخابات ۲۰۰۷ صبر کند، اما اگر واقعاً خواهان بهتر شدن وضع اقتصادی است، بهتر است که به این قانون رأی مثبت بدهد.

علیرغم رأی منفی فرانسه و هلند، امپریالیست های اروپائی تلاش کردند که خودشان را از تک و تا نیندازند. به عنوان مثال معاون کمیسیون اتحادیه اروپا اعلام کرد که اروپا به تقویت موقعیت خویش در رقابت های اقتصادی ادامه می دهد (یعنی اینکه می دانیم که این "نه" گفتن های مردم مخالفت با سیاست های ما می باشد، اما مهم نیست و ما کارمان را ادامه می دهیم). برخی معتقدند که با اینکه "نه" گفتن مردم به ای-یو-سی درست بود، اما مشکلات مردم اروپا را حل نخواهد کرد. امپریالیست های اروپایی علیرغم رأی منفی مردم، به این آسانی شکست شان را قبول نکرده و عقب نشینی نخواهند کرد و با به کار گیری ابزار و اشکال مختلف دیگری علیه کارگران و زحمتکشان اعمال قدرت خواهند کرد. مدافعین بورژوازی فرانسه بعد از دیدن رأی منفی ۵۵ درصد از مردم، آنها را تحقیر کرده و گفتند که محرک آنها در مخالفت با ای-یو-سی، صرفاً "ترکوفوبیا" (ترس از عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا و هجوم پناهندگان ترک به فرانسه) بوده است.

یکی از تبلیغات دولت ها، وعده های دروغین آنها مبنی بر بهتر شدن وضعیت زندگی زحمتکشان اروپا پس از تصویب این قانون می باشد. در صورتیکه کارگران و زحمتکشان و جوانان روشنفکر فرانسوی و هلندی که به این قانون رأی منفی دادند به وضوح می دانند که این وعده ها و ادعاها کذب محض می باشند. کارگران اروپا طی تجربیات عملی سالهای اخیر خود دریافته اند که سرمایه داران اروپا فقط در صورتی می توانند با سرمایه داران آمریکایی رقابت کنند که تمام شرایط ناگوار اجتماعی و شیوه های سرکوب طبقات زحمتکش، و بورش به حقوق دمکراتیک و اجتماعی را که در آمریکا در جریان است، در اروپا نیز پیاده کنند. کارگران می دانند که با تصویب این قانون همان یک ذره ای هم که از حقوق اجتماعی در اروپا باقی مانده از بین خواهد رفت. کلاً هدف این قانون این است که نابودی دستاوردهای اجتماعی طبقه کارگر اروپا که بخصوص از مبارزات دهه های میانی قرن بیستم باقی مانده را سرعت بخشد و تمام موانعی را که هنوز جلوی حرکت پیشرفته سرمایه و جلوی استثمار و حشبانه زحمتکشان را می گیرد، از جلوی پا بردارد. میزان حداقل حقوق کارگران، شرایط کار و برخی از قوانین کارگری در اروپا، هنوز بهتر از آمریکا است. سرمایه دارهای اروپا می خواهند این وضعیت را تغییر بدهند که بهتر بتوانند در بازار جهانی رقابت کنند. حتی اعضای دولت های اروپایی نیز به خصلت الترا-لیبرالی و ضد کارگری این قانون اذعان دارند. اگر به حرف های خود آنها هم استناد کنیم، این واقعیت اثبات می شود. به عنوان مثال سارکوزی علناً گفته است: "بعضی ها چون این قانون را الترا-لیبرالیستی می دانند، با آن مخالفند. اما من درست به همین دلیل است که از آن حمایت می کنم. دیگر وقتش شده است که در فرانسه فرم های نئولیبرالیستی انجام بشود." (لوموند)

در صف مخالفین قانون اساسی اروپا، علاوه بر اکثر کارگران و جوانان چپ و انقلابی، اقلیت احزاب سوسیالیستی، و اغلب اتحادیه های کارگری، برخی گروه های الترا-راست و ناسیونالیست نیز قرار گرفته اند. همین مسئله دستاویزی گشته جهت متهم کردن همه مخالفین به همکاری با فاشیسم یا کمک به رشد آن. باید بدانیم که مخالفت گروه های فاشیست، نژادپرست و انواع احزاب راست فقط در جهت خط نژادپرستی و شوینیستی آنها و ضدیتشان با مهاجرین و پناهندگان است. برای نمونه در فرانسه آنها معتقدند که این قانون اساسی موقعیت برتر فرانسه را نسبت به کشورهای مثل آلمان، در اتحادیه اروپا به خطر می اندازد. اما به طور کلی بر اساس نظرخواهی هایی که انجام شده، واضح است که مهمترین دلایل رد شدن ای-یو-سی در فرانسه، یکی نئولیبرالیسم حاکم بر آن و دیگری تنفر و ناراضی مردم از سیاست های دولت فرانسه بوده است. جالب است که برخی از اعضای دولت فرانسه نیز گفته اند که "اگر ژاک شیراک در دفاع از ای-یو-سی بر نمی خاست تعداد آرای منفی به این زیادی نمی بود. زیرا که بسیاری از مردم فرانسه در مخالفت با سیاست های دولت و ژاک شیراک بود که به این قانون رأی منفی دادند."

نکته مهم این است که اگر دقت کنیم، می بینیم که بیشتر دلایل احزاب راست و شوینیست برای مخالفت با این قانون، در ماهیت با دلایل امپریالیست ها در حمایت از این قانون یکسان هستند. در ضمن موافقین ای-یو-سی-یو معتقدند که این قانون جلوی اقتدار آمریکا در اروپا را خواهد گرفت، احزاب سوسیالیست مخالف ای-یو-سی-یو نیز معتقدند که این قانون به اندازه کافی جلوی اقتدار آمریکا در اروپا را نمی گیرد و علاوه بر آن موقعیت برتر فرانسه را هم در اتحادیه اروپا تضعیف می کند. موافقینی، مثل ژاک شیراک، ادعا می کنند که می توان مدل سوسیالیستی فرانسه را در قالب قانون اساسی اروپا، در تمام اروپا پیاده کرد و در نتیجه اروپا را در مقابل نئولیبرالیسم تقویت کرد. اما مخالفین می گویند که فرانسه تنها با تصویب نکردن این قانون می تواند با حفظ موقعیت برترش در اتحادیه اروپا از مدل سوسیالیستی فرانسه در مقابل نئولیبرالیسم دفاع کند. هر دوی اینها ادعاهای دروغینی بیش نیستند، زیرا که جهانی شدن تولید و گسترش جهانی سرمایه مالی؛ هر نوع رفرمی را چه در فرانسه که سوسیالیست ها ادعا می کنند و چه در کل اروپا که ژاک شیراک ادعا می کند، در جهت مطالبات اساسی زحمتکشان غیرممکن ساخته است. هیچ دولت سرمایه داری نمی تواند در مقابل فشارهای بازار جهانی ایستادگی کند و

## فاجعه ۱۱ سپتامبر و دیدگاه ها!

با گذشت زمان واقعیات چه می گویند؟

غلام امیدوار

قسمت پنجم

دست امپریالیسم خارج نشده و مدرک و شاهد جدی ای هم در رد این واقعیت وجود ندارد.

در روز ۲۰۰۴/۰۵/۱۰، کانال ای. بی. سی در ارتباط با ۱۱ سپتامبر و افرادی که دولت آمریکا ادعا کرد و می کند آن واقعه را آفریدند چنین گفت: "نگذاشتند مأمور اف. بی. آی درباره گروگان گیران ۱۱ سپتامبر هشدار دهد". و می افزود "در یک سال قبل از ۲۰۰۱/۰۹/۱۱، مقامات سی. آی. ای نگذاشتند مأمور اف. بی. آی که با سیا همکاری می کرد اطلاعات مهمی در مورد دو تن از اعضای القاعده که مشکوک بودند و بعداً به گروگان گیران پیوستند ارائه دهد". ای. بی. سی می گوید یک "مقام دولتی ایالات متحده به ای. بی. سی گفت مأمور اف. بی. آی قصد داشت درباره نشست القاعده که در آن خالد المیدار و نواف الخدمی شرکت داشتند و این جلسه در کشور مالزی برگزار شد به رؤسایش هشدار دهد".

این اعترافات و آنچه از قول دادستان سابق آمریکا (اشکرافت) آورده شد بخوبی نشان می دهند که افراد مورد ادعای آمریکا (گروه القاعده) با اطلاع کامل مقامات و نهادهای قدرت و ویزای صادر شده از جانب وزارت خارجه آمریکا برای مدتها در آمریکا حضور داشتند و "ساختارهایی" در داخل آمریکا ایجاد کرده بودند و در آموزشگاههای خلبانی آمریکا آموزش خلبانی می دیدند و اساساً چنان عملیات بزرگ و با چنان دقتی نمی توانست از دید نهادهای امنیتی آمریکا پنهان بماند. بلکه دولت وابسته عربستان هم نیازهای مالی این گروه را زیر نام "اقدام خیریه" تأمین می کرده است. و تمام این مسائل از چشم دولت آمریکا پنهان نبوده است. فاکت دیگری که ابعاد وسیع حاکی از اطلاع و نقش محافلی از هیات حاکمه آمریکا در آن جنایت می باشد محتوای گزارشی است که در تاریخ ۰۶/آگوست/۲۰۰۱ به عنوان گزارش "محرمانه" به جورج بوش داده شده بود. در این گزارش آمده "اطلاعات اف. بی. آی فعالیتهای مشکوکی را در داخل کشور نشان می دهند که با تدارکاتی جهت

موضوع دیگری که در فاجعه ۱۱ سپتامبر و در رابطه با نقش خود نیروهای وابسته به امپریالیسم در آن باید مورد تعمق قرار گیرد، مسأله حمایت های دولت عربستان سعودی از افرادیست که دولت آمریکا ادعا کرد آن رویداد خونین را آفریدند. در تاریخ سوم ماه نوامبر ۲۰۰۲ نیویورک تایمز و نیوزویک نوشتند، دولت عربستان سعودی از کانال حساب بانکی هیفا الفیصل دختر ملک فیصل و همسر سفیر عربستان در آمریکا به همین دو نفر به نامهای خالد المیدار و نواف الخمدی پول رسانده است. همانطور که تاکنون با استناد به گفته های مالی مقامات آمریکا و رسانه های این کشور نشان دادیم نهادهای امنیتی آمریکا از حضور آنها در آمریکا با خبر بودند و آن دو نفر در آپارتمانی که صاحبش یک عضو اف. بی. آی بوده زندگی می کردند. ضمناً این دو نشریه گفتند که کمیته تحقیق مشترک کنگره و سنا از کم کاری و عدم جدیت سازمانهای سیا و اف. بی. آی در زمینه تحقیق درباره رابطه دولت عربستان، دوست صمیمی آمریکا، با این دو نفر که باعث خجالت دولت بوش گردیده گله مند است! البته دولت عربستان سعودی موضوع حمایت مالی از تروریستهای "مخلوق آمریکا" و خود را زیر نام "اقدام خیریه" پذیرفت. مشاور دولت عربستان در امور سیاست خارجی به نام الجبور هم روز یکشنبه ۲۰۰۲/۱۱/۰۴ در برنامه "این هفته" شبکه تلویزیونی ای. بی. سی در گفتگو با جورج استفاناپلس در همین مورد گفت: "برای تحقیق کنندگان عربستان سعودی روشن گردیده که قصد شاهزاده حمایت از زن یکی از آن دو دانش آموز بود که خلال اقامت اش در آمریکا مریض بوده و به کمک پزشکی نیاز داشت" این مزدور ادامه میدهد "هرکس فکر کند شاهزاده قصدش حمایت از تروریستها بوده دیوانه است". می بینید برخلاف برداشت بعضی از جریانات، اسامه بن لادن و گروه القاعده اش نه "سگ زنجیری که افسار پاره کرده و دارد صاحبش را گاز میگیرد" که در واقع سگ زنجیری است که افسارش هرگز از

ربودن هواپیما و یا متدهای دیگر برای حمله از جمله به ساختمانهای فدرال در نیویورک همخوانی دارد". در همین رابطه روزنامه "گاردین" انگلیسی نوشت که وزیر سابق محیط زیست انگلیس "مایکل میجر" اعلام نمود که: "آمریکا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر از احتمال وقوع آن مطلع بود". همین روزنامه نوشت میجر گفته است که: "در یک گزارش شورای ملی و امنیت آمریکا در سال ۱۹۹۹ هشدار داده بود که بمب گذاران انتحاری القاعده ممکن است یک فروند هواپیما مملو از مواد منفجره قوی را به پنتاگون مقر سازمان سیا یا کاخ سفید بکوبند". بلکه این همان گزارش کمیسیون تحقیقی هارت - دامن می باشد که همانطوریکه گفتیم در آن پیش بینی گردیده که آن عملیات چنان بزرگ خواهد بود که تحت تأثیر آن، مردم آمریکا چنان "برانگیخته می شوند که حتی از جان و مال خود" برای دفاع از آمریکا مایه خواهند گذاشت. در حقیقت این مسئله که آنها اطلاعات کافی در این زمینه داشتند واقعیتی است که دولتمندان آمریکا خود نیز آنرا آنطور که در ادامه این نوشته نشان خواهیم داد انکار نمی کنند و نمی توانند انکار کنند. آنها امروز صریحاً می گویند (البته برای "شیره مالیدن" بر سر مردم، مردمی که بسیاری از آنها حتی به صورت غریزی پی برده اند که مسئله آنطور که دولتمندان گفته هم نبوده) که "نقطه های زیادی را در دست داشتیم" ولی برای گمراه کردن افکار عمومی اضافه می کنند که به دلیل "ضعف و گیج بودن" سازمانهای امنیتی "نتوانستیم آن نقطه ها را به هم وصل کنیم". عجب توطئه آشکاری! خود از قبل گفته بودند اسامه بن لادن و گروه القاعده "دشمن" آمریکا شده بودند (با تأسف جریانات چه هم پذیرفتند) و آنها گفته بودند که حادثه ای نظیر ۱۱ سپتامبر اتفاق خواهد افتاد. ولی اضافه می کنند به رغم آنهمه "نقطه" هم که مقابلمان بود "نتوانستیم آنها را بهم وصل کنیم". به موازات همین دروغ گوئیهاست که می بینیم که ریچارد کلارک رئیس بخش ضد تروریسم شورای امنیت ملی در دوران سه رئیس جمهوری از جمله جورج دبلیو بوش در جلسه "کمیسیون تحقیق" (البته کمیسیون تحقیقی که رئیس اش یک جمهوریخواه، مدیر یک شرکت نفتی بود) در حضور برخی از بازماندگان قربانیان ۱۱ سپتامبر اشک تمساح ریزان رو به آنها کرد که "ما، دولت و من از شما پوزش می خواهیم که نتوانستیم مانع از وقوع ۱۱ سپتامبر شویم". و این مرتجعین، این نمایندگان هارترین بخش سرمایه داری امپریالیستی جهان با

همین حيله بزرگ است که از آنزمان به بعد به وسعت آمریکا و جهان پهناور بر حجم دستگاہهای نظامی - پلیسی، امنیتی خود جهت سرکوب شکنجه، کشتار و ادامه استثمار کارگران و خلقهای جهان و پاسداری از مالکیت سرمایه داران زالوصفت و انحصارات شان بر کل جهان و ثروت های آن افزوده اند.

از زمره شواهد دیگری که از همان هفته ها و ماههای اول پس از ۱۱ سپتامبر اینجا و آنجا در میان نوشته ها و گفته های رسانه های آمریکائی و جهان درباره آن خواندیم و شنیدیم و چاسادوفسکی هم در کتابش درباره ۱۱ سپتامبر از آن پرده برداشت نقش سازمان جاسوسی پاکستان آی. اس. آی، که در مزدوری آن برای امپریالیسم آمریکا و CIA شکی نیست، در یازده سپتامبر است. در آن زمان در برخی از رسانه های نوشتاری و گفتاری آمریکا و همچنین مثلاً در کتاب چاسادوفسکی گفته شده که: "ژنرال محمود احمد، رئیس اداره اطلاعات و امنیت پاکستان توسط شخصی بنام "احمد عمر شیخ" از یک حساب بانکی در پاکستان بیش از ۱۰۰ هزار دلار به حساب بانکی "محمد عطا" (به اصطلاح شاه مهره گروه هواپیما ربايان و اریز نموده است.

همانطور که گفتیم دولت بوش مدت ها از ایجاد یک کمیسیون (حتی از خودیها) جهت تحقیق درباره یازده سپتامبر ممانعت بعمل آورد. اما پس از اینکه کمیسیونی تحقیقی مشترکاً از کنگره و سنا، "کمیسیون تحقیق مشترک کنگره و سنا" بر اثر فشار افکار عمومی و در نتیجه رشد اختلافات دو حزب جمهوریخواه و دمکرات بر سر کسب قدرت ایجاد شد، گوشه ای کوچک از دانسته های محرمانه را تا آن حد که به آبروریزی کل نظام و طبقه حاکم نینجامد با پزهای دلسوزانه افشا کردند. در چارچوب فوق، کمیسیون مزبور این بخش از دانسته ها را با جمله پرطمطراق "مردم باید بدانند" به بیرون درز داد. بر اثر همین کش مکش ها، ۸ ماه بعد از ۱۱ سپتامبر، هشت ماهی که جورج بوش، دیک چینی، سران پنتاگون، سی. آی. ای و اف. بی. آی، "معصومانه" منکر داشتن هرگونه اطلاعات درباره واقعه یازده سپتامبر و فعالیتهای گروه القاعده (افرادی که دولت جورج بوش ادعا کرد آن عملیات را انجام دادند) پیش از آن واقعه شدند، طبق مدارک خود کمیسیون مزبور، کارگران و زحمتکشان آمریکا و جهان مطلع شدند که همه آن قسم و آیه کردند در بی اطلاعی مطلق (البته به طرز گمراه کننده ای جورج بوش دائماً این جمله را که: "اگر می دانستم که تروریستها در آن روز از هواپیما استفاده می کنند

هر چه در قدرتم بود برای جلوگیری از آن واقعه و دفاع از مردم آمریکا انجام می دادم."!) مطلقاً دروغ بوده و جورج بوش و کل دولتش اطلاعات کافی دال بر وقوع این حمله در دست داشته اند ولی عامدانه جلوی وقوع آن فاجعه را نگرفته اند. جالب است که دولت بوش هنوز هم ۲۸ صفحه از تحقیقات کمیسیون "خودیشان" را که حاوی اطلاعات بسیار مهم درباره فاجعه سپتامبر است، اجازه انتشار نداده است. هشت ماه پس از واقعه یازده سپتامبر بر اثر رشد اختلافات جناحهای قدرت و علنی شدن تنها بعضی از اطلاعات، افکار عمومی آمریکا با خبر شدند که جورج بوش در ششم آگوست ۲۰۰۱ گزارشی "محرمانه" را دریافت کرده بود، آن گزارش حاوی اطلاعات زیادی درباره آنچه قرار بود رخ دهد بوده است و در این گزارش حتی به ابزار حمله (هواپیما) در ۱۱ سپتامبر اشاره شده است. پس از آشکار شدن این موضوع، روز بعد در تاریخ ۲۰۰۲/۰۵/۱۶، واشنگتن پست مقاله ای با این عنوان که: "بمب در حال انفجار، جورج بوش می دانست" نوشت: "پس از بالا گرفتن سر و صداها و گرد و خاک کردنیهای ظاهری مخالفین، چه دمکرات و چه جمهوریخواه، در این مورد و درخواست تحقیقات به اصطلاح مستقل درباره آن"، معلوم می شود که شمار مخالفین برای تشکیل کمیسیون در حقیقت برای پیش گیری از این بود که "مردم چیزهای بیشتری ندانند". به هر حال، نمایندگان طبقه حاکم با این هدف که خود را در صف مردم جا دهند تشکیل کمیسیون را زیر فشار قبول کردند و کاخ سفید از زبان سخن گویش آریل فلچر چنین گفت: "کاخ سفید از تشکیل یک کمیسیون از نمایندگان کنگره برای تحقیق بطوریکه این تحقیقات مسئولانه صورت گیرد حمایت کند".

آری، هر چند که اعضای کمیسیون جزء نمایندگان رسمی طبقه حاکم بودند ولی هنوز کاخ سفید نگران از اینکه شاید بیشتر گند جنایتش برملا شود در سطح عمومی بر این بهانه که برملا شدن اطلاعات حساس به "جنگ علیه تروریسم" ضربه می زند خواهان این شد که تحقیقات "مسئولانه" صورت گیرند.

بدنبال این تحولات جورج دبلیو بوش، این دروغگوی حرفه ای، در روز هفدهم ماه می ۲۰۰۲، در سخنرانی در مقابل دانشجویان دانشکده افسری چنین گفت: "اگر می دانستم که تروریستها در آن روز از هواپیما استفاده می کنند هر چه در قدرتم بود برای جلوگیری از آن واقعه و دفاع از مردم آمریکا انجام می دادم." اگر حتی قبول کنیم

که جورج بوش تنها چیزی را که نمیدانست این بود که "دشمن" در آن روز از "هواپیما برای کشتن استفاده می کند"، تا همین حد روشن است که جورج بوش و کلاً دولتش و نهادهای در اختیارش و یا جناحها و محافظی از درون آنها از کلیت آنچه رخ داد با اطلاع بودند ولی به دلائلی که در این نوشته برشمرده شده، جلوی آنرا نگرفتند. چرا که محافظ قدرت در آمریکا در حقیقت خواهان چنان رویدادی بودند. و در واقع بدون اطلاع آنها چنان واقعه ای در این سطح نمی توانست بوقوع بپیوندد.

بعد از آنکه آشکار شد که آنچه در طول آن هشت ماه از جانب جورج بوش، دیک چینی و کلاً یارانش در زمینه "بی اطلاعی" مطلق از آن رویداد مکرراً گفته شده بود مطلقاً دروغ بود، حال "مخالفین" با توجه به اینکه توده های آمریکائی خواهان اطلاعات بیشتر و حقیقی درباره آن رویداد بودند جلو افتادند تا جهت خدمت به بورژوازی امپریالیستی آمریکا "پاسخ" خواست توده ها را بدهند. یعنی در واقع افکار عمومی را نسبت به دلائل اصلی این رویداد منحرف کرده و از خشم توده ها برای مقاصد قدرت طلبانه خویش برعلیه رقبا استفاده کنند. به همین دلیل هر کدامشان با ژست های فریبکارانه برعلیه بوش حرفی زدند و خواهان "تحقیق" گردیدند. البته آنطور که خواهیم دید دیک چینی که پشتش از حمایت طبقه اش و خط اصلی آن در دوره کنونی گرم بود و هست جواب "منتقدین" را با قاطعیت داد.

روز پانزدهم می ۲۰۰۲ که کارگران و زحمتکشان آمریکا فهمیدند که دولت بوش آن قدرها هم که ادعا می کند از واقعه ۱۱ سپتامبر بی اطلاع نبوده، ریچارد شلبی سناتور جمهوریخواه به میدان آمد و گفت: "این واقعیت که آنها هشت ماه طولش داده اند تا اجازه علنی شدن این ماجرا را داده اند خود مشکل زا است" و هیلری کلینتون گفت: "جورج بوش باید به سئوالات زیادی که مردم نیویورک و آمریکا در اینباره دارند، پاسخ دهد".

واقعیت این بود که بسیاری از دمکراتها به عنوان جناحی از طبقه حاکم در آمریکا نیز اطلاعاتی درباره ۱۱ سپتامبر داشتند. به رغم این، آنها اکنون "خشمگینانه" از اینکه جورج بوش قضیه را هشت ماه طول داده بود تا که بگوید چه چیزهایی می دانسته گرد و خاک راه انداخته بودند. در چهارچوب این جنجال، سرانجام سخنگوی کاخ سفید برای بستن دهان دمکراتها چنین گفت: "اگر سناتور فاینستاین که یک دمکرات است و عضو کمیته اطلاعات سنا هم می باشد از این با اطلاع بود،

می‌کند: یکی از اعضای اف. بی. آی، از آریزونا "چند عرب را زیر نظر داشت که در آموزشگاه خلبانی ای به نام امبری ریدل در پری اسکات آریزونا آموزش خلبانی می‌دیدند"، تایمز از قول آن عضو اف. بی. آی می‌نویسد: "اعضای القاعده ممکن است در شرکتهای هواپیمائی به عنوان خلبان وارد شوند یا به مثابه نگهبان". تایمز اضافه می‌کند این نامه "به دفتر مرکزی اف. بی. آی در واشنگتن و هم چنین نیویورک فرستاده شد ولی مقامات در هر سه محل واشنگتن، نیویورک و آریزونا به آن توجه نکردند". مجله تایمز که خود یکی از رسانه‌های تبلیغاتی طبقه حاکم می‌باشد همه اینها را به عنوان "خطای" اف. بی. آی به خورد مردم آمریکا داد در حالیکه واقعیات تاکنونی "خطای" عمد را تأیید می‌کنند.

ادامه دارد...

## THE ISLAMIC REPUBLIC AND...

From Page 20

The Islamic Republic is a living example of it; a regime which from the very outset of its reign, counting on people's unawareness, has tried to deceive them and provide the conditions for their suppression and the furtherance of exploitation and dependency. 27 years of the Islamic Republic's domination has clearly shown that this regime, more than any other anti-people regime, has utilised religion and religious superstition to facilitate and further its criminal rule and broaden the market for supposition. Therefore, to free our society from the chains of religious superstition and ideas we must aim at ending the domination of this repressive regime. Only in the course of raising people's awareness through a revolutionary struggle for dismantling this regime as well as those conditions that keep people ignorant and stupefied, will the possibility rise for people to consciously and gradually sweep away the decayed and superstitious beliefs and traditions and truly emancipate themselves from ideas that are the outcomes of their unawareness.

جورج بوش و یارانش درباره آن رویداد را فهمیده بودند به نفع منافع خویش استفاده کنند، گفت: "خیلی دردناک است که احساسات مردم را طوری به بازی بگیری که گویا کاری از دست ما برای جلوگیری آن فاجعه بر می‌آمد و این کار انجام نشد. در صورتیکه این طور نبود".

در روز هفدهم می ۲۰۰۲ باز لوس آنجلس تایمز، یکی از بلندگوهای تبلیغاتی انحصاری طبقه حاکم آمریکا که از همان دقایق اول پس از یازده سپتامبر در راستای منافع آنان بر طبل ماشین جنگی امپریالیستها کوبیده و می‌کوبد، چنین نوشت: "گزارش سال ۱۹۹۹ به سی. آی. ای هشدار داده بود که اعضای القاعده می‌توانند با هواپیمائی مملو از مواد منفجره به سرفرماندهی پنتاگون، سی. آی. ای و یا کاخ سفید حمله کنند". در رابطه با سطح اطلاعات و دانسته‌های دولت و طبقه حاکم آمریکا از آنچه در ۱۱ سپتامبر رخ داد لوس آنجلس تایمز از شخصی به نام جان گانن که در سال ۱۹۹۹ رئیس عملیاتی شاخه اطلاعاتی سی. آی. ای بود نقل قول کرد که گفته بود: "هیچ کس را من نمی‌شناسم که در آن زمان وقوع رویدادی مثل ۱۱ سپتامبر و نقش هواپیما در آن را رد می‌کرد".

دوباره لوس آنجلس تایمز از قول یک مقام که گفته بود "برخلاف سخنگوی کاخ سفید، استفاده از هواپیما برای حمله به اهداف، مسئله ای بود که بسیار به آن فکر شده بود" و همین نشریه در روز هفدهم می ۲۰۰۲ می‌نویسد: "در واشنگتن به این دلیل که چرا هشت ماه طول کشید تا مردم از آن گزارش با خبر شوند جنگ درگرفته است".

در ارتباط با اطلاعات مقامات آمریکائی راجع به فاجعه ۱۱ سپتامبر، نامه عضو اف. بی. آی که به نام "فینیکس" معروف است نیز که سروصدای زیادی در میان طرفین جنگ قدرت به پا کرد، روز دوشنبه بیستم می ۲۰۰۲ مجله تایمز در رابطه با محتوای آن نامه نوشت که ریچارد شلبی سناتور جمهوریخواه عضو کمیته ضد اطلاعات سنا می‌گوید "این نامه یکی از انفجاری ترین اسنادی است که من در این هشت سال (عضویت در مجلس سنا) دیده‌ام". آری! "یکی از انفجاری ترین اسنادی" که بر اثر رشد اختلافات دو حزب حاکم اجازه انتشار بیرونی یافته بود. تایمز می‌نویسد سناتور ریچارد دارین دمکرات عضو کمیته ضد اطلاعات سنا می‌گوید: "این واقعیت که نامه فینیکس پس از انتشار روی میز کسی مُرد حتی فکرش نفس انسان را می‌گیرد. آنها آن نامه را در زیر میز گم و گور کردند". مجله تایمز گوشه ای از محتوای نامه فینیکس را چنین بیان

سؤال این است آنها چه می‌دانستند و چرا به همدیگر چیزی در آن مورد نگفتند؟"

در همین مورد لوس آنجلس تایمز هم در روز هفدهم می ۲۰۰۲ به وجد آمد و مقاله ای به این عنوان نوشت: "تحقیق کنندگان گزارش سال ۱۹۹۹ (یعنی همان گزارشی کذائی گری هاوت به رادمن-نگارنده) درباره عملیاتی مثل ۹/۱۱ هشدار داده بودند". به این ترتیب، کاخ سفید هم که حال اوضاع را کمی به ضرر خود می‌دید یکدفعه نگران حیف و میل شدن مالیاتهای مردم شد و برای جلوگیری از آشکارشدن واقعیات، ضمن مخالفت با تشکیل کمیسیون در توجیه دلیل این امر چنین گفت: "کاخ سفید از مخارج بی پایان (در رابطه با تحقیقات-نگارنده) و به هدر دادن مالیاتهای مردم جلوگیری خواهد کرد".

در همان تاریخ هفدهم می ۲۰۰۲ سخنگوی کاخ سفید در عین اعتراف ضمنی به داشتن اطلاعات راجع به ۱۱ سپتامبر و سند مشخصی که در این رابطه در دست داشتند در توجیه عدم انجام هرگونه اقدامی گفت: "آن سند بیشتر یک گزارش روانشناسانه از تروریستها و نه یک گزارش سنتی اطلاعاتی بود و به همین دلیل زنگ خطری را به صدا در نیورد و هیچ وقت این گزارش به کاخ سفید راه نیافت".

هنگامی هم که کاندولیسای رایس، وزیر خارجه کنونی و سابقاً مشاور امنیت ملی دولت بوش، وادار به واکنش درباره آن سند و اطلاعات کاخ سفید و در مقابله با آن گردید، در مواجهه با مانور جناح رقیب ضمن اینکه پذیرفت که مقامات آمریکا مسائلی در این رابطه می‌دانستند کما بیش همان حرف بوش را به این صورت تکرار کرد: "اگر این رئیس جمهور چیز مشخصی در آن باره می‌دانست، اگر می‌دانست که آنها از هواپیما به مثابه موشک استفاده می‌کردند این رئیس جمهور اقدام می‌کرد".

از سوی دیگر سخنگوی کاخ سفید "آریل فلچر" با هشدار به مخالفین در مورد اینکه، آنهائی که برای مصالح جناحی حزبی خود به "وجد" آمده اند باید مواظب باشند که مبادا از "خط قرمز" عبور کنند؛ در روز هفدهم می ۲۰۰۲ در کنفرانس مطبوعاتی اش چنین گفت: "هر جرعه ای که این فکر را دامن بزند که دولت از پیش اطلاعاتی درباره آن حملات داشت از خط (حد و حدود-نگارنده) نظردهی سیاسی مشروع و قابل قبول گذشته است". در همین راستا همسر جورج دبلیو بوش نیز که در سفری در مجارستان بود در مقابل آنهائیکه می‌خواستند از احساسات مردمی که دروغهای



خبری در دست نیست. خبرگزاری های مختلف صدای عراقی های خشمگین را پخش کردند که فریاد می زدند که به زودی از دولت دست نشانده و جنایتکاران آمریکایی انتقام خواهند گرفت.

افزایش قیمت نفت در شرایطی که باعث افزایش مشکلات متعدد مردم گشته موجب افزایش درآمد دولت عراق می باشد که نهایتاً آن را بابت برنامه های به اصطلاح "بازسازی" به جیب آمریکایی ها سرازیر می کند.

بیکاری در عراق به ۵۶ درصد رسیده است و یک چهارم جمعیت، زیر خط فقر (اگر خط فقر را درآمد یک دلار در روز در نظر بگیریم!) زندگی می کنند و از بهداشت و درمان و تحصیل برای فرزندان شان بی بهره هستند. اما بدیهی است که بدتر شدن روز افزون مشکلات مردم، خشم و کینه و اعتراضات روزافزون آنها را نسبت به اشغالگران آمریکایی و دولت دست نشانده در این کشور، عمیق تر خواهد کرد و مقاومت ها و مبارزات آنها با اشغالگران را شدت خواهد بخشید. ■



باینکه عراق از نظر مقدار ذخایر نفتی مقام دوم را در جهان دارد، اما خانواده های عراقی به طور متوسط درآمدی حدود ۳ دلار در روز دارند و مجبورند که ساعت ها در صف نفت و دیگر مایحتاج اولیه زندگی در انتظار بایستند و حدود لیتری ۱۷ سنت بابت نفت برای پخت و پز و گرم کردن خانه هایشان و همینطور بنزین اتومبیل بپردازند. این افزایش بی سابقه قیمت نفت، هزارها نفر را به اعتراض و تظاهرات در مقابل وزارت خانه ها، آتش زدن لاستیک اتومبیل ها و بستن خیابان ها کشاند.

در اول ژانویه ۲۰۰۶، نیروهای نظامی دولت عراق و آمریکا به تظاهرات ۳۰۰ جوان در کرکوک تیراندازی کرده و ۴ نفر را کشته و ۲ نفر را به شدت زخمی کردند. حمله های مشابهی به تظاهرات مردم در بغداد و بصره و تکریت و دیگر شهرهای عراق نیز انجام گرفت که از آمار کشته شدگان و زخمی های آنها

است که ۲ فرد بزرگسال و یک دختر بچه ۴ ساله در حالیکه بیهوش بوده اند توسط پلیس به داخل اتوبوسی انداخته شدند و امدادگرانی که در محل بودند به او گفتند که آن دختر بچه (در اثر ضربه های باتوم) مرده است.



خبرگزاری های مختلف اعلام کرده اند که در حدود ۱۷۰۰ پناهنده زخمی به چند پادگان دورافتاده منتقل شدند و در روز اول به آنها آب و غذا داده نشد و در حال حاضر نیز در هوای آزاد و با حداقل مواد غذایی نگه داشته شده اند. ۳ سال پیش نیز پلیس مصر به صدها آفریقایی پناهجو حمله کرده و آنها را با شیوه های خشونت آمیز مشابه در عملیاتی به نام "شکار سیاهان" دستگیر و زندانی کرد. دفتر سازمان ملل در قاهره موضع قبلی خود را هنوز حفظ کرده و اعلام کرده است که نمی تواند کاری برای پناهجویان انجام دهد. ■

سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۰۵ اعلام کرد که به دلیل تصویب قرارداد صلح در ژانویه ۲۰۰۵ توسط طرفین درگیر در سودان و به پایان رسیدن جنگ داخلی ۲۱ ساله آن کشور، پناهجویان سودانی مشمول قوانین پناهندگی نخواهند بود و به کشورشان فرستاده خواهند شد. اما پناهجویان متخصص سودانی می گویند که واقعیات کشورشان برخلاف ادعای سازمان ملل است و اگر آنها به سودان بازگردانده شوند به جرم خیانت، اعدام خواهند شد. در عین حال که در برخی از مناطق سودان (مثل غرب دارفور) هنوز جنگ داخلی به پایان نرسیده است، جنگی که موجب آوارگی بیش از ۲ میلیون نفر شده است.

در صبح روز ۳۰ دسامبر هزاران پلیس ضدشورش مصر کمپ پناهجویان را از همه طرف محاصره کرده و با بلندگو به آنها اعلام کردند که باید محل اطراق را خراب کرده و خود را تسلیم پلیس کنند. پناهجویان اتاقک های مقوایی را خراب کردند ولی حاضر نشدند که خود را تسلیم پلیس کنند. وقتی که هنوز مذاکره بین پلیس و نمایندگان پناهجویان در جریان بود، افراد پلیس با باتوم و آب فشار قوی به پناهجویان حمله کردند. خبرنگار آسوشیتدپرس حاضر در محل، گزارش داده است که پلیس افراد دستگیر شده را در حالیکه مرتباً با باتوم کتک می زدند به داخل اتوبوس هایی می انداختند و به پادگان های خارج از شهر می بردند. او گفت که با چشم های خود دیده



## کشته شدن حداقل ۲۵ پناهجو توسط پلیس مصر

در روز ۳۰ دسامبر ۲۰۰۵ پناهجویان سودانی در مصر که برای اعتراض به اقدامات ضد پناهندگی دفتر سازمان ملل در قاهره در نزدیکی این سازمان دست به تحصن زده بودند توسط پلیس مصر مورد حمله مسلحانه قرار گرفتند که در طی آن حداقل ۲۵ پناهجو کشته و بسیاری دیگر زخمی شدند.

از اوایل ماه اکتبر تا ۳۰ دسامبر، بیش از ۲۰۰۰ نفر پناهجوی سودانی الاصل در محلی نزدیک به دفتر سازمان ملل در قاهره اطراق کرده و متخصص شدند. آنها با مقوا و پلاستیک برای خانواده هایشان سرپناه هایی درست کرده و مدت ۳ ماه در آنجا زندگی کردند. آنها قصد داشتند که با اطراق و تحصن در آن محل، اعتراض خود را نسبت به خشونت پلیس و همچنین بی اعتنایی و عدم رسیدگی سازمان ملل به وضع ناگوار پناهندگان جلب کنند. اعتراض این پناهجویان به عدم رسیدگی سازمان ملل به تقاضاهای پناهندگی و اعتراض به قطع کمک های مالی پناهجویان و باز پس فرستادن آنها به سودان است.

## نگاهی به برخی اخبار

## اخاذی تحت عنوان صندوق خیره

مدیر نظارت بر امور خدمات شهری شهرداری مشهد اعلام کرد که حداقل سه هزار صندوق خیریه "بی‌نام و نشان" در مشهد وجود دارد که شهرداری مشهد در راستای طرح شناسایی و جمع‌آوری صندوق‌های بی‌نام و نشان و ساماندهی صندوق‌های خیریه، تا کنون هفده صندوق خیریه غیرمجاز را جمع‌آوری کرده است. در همین رابطه او گفت که فردی با سوءاستفاده از نام ابوالفضل العباس(ع) تعدادی صندوق اعانه را تحت عنوان کمک به ابوالفضل دایر کرده بود. این فرد که نامش ابوالفضل می‌باشد پس از دستگیری عنوان کرده که از نام "حضرت ابوالفضل(ع)" سوءاستفاده نکرده بلکه صندوق‌ها را برای کمک به خودش که نامش ابوالفضل می‌باشد دایر کرده است!!

## نامه رسانان امام زمان

یک روحانی در حاجی‌آباد هرمزگان اقدام به ثبت نام پاران "امام زمان" نموده است. این روحانی تا کنون نام ۳۱۳ نفر را به عنوان "پاران امام زمان(ع)" ثبت و از هر کدام از آنها ماهانه پنج هزار ریال جهت مخارج جمع‌آوری و ارسال نامه‌های مردم به "امام‌زمان" دریافت می‌کند. روحانی مذکور ادعا کرده است که این مبلغ مخارج ایاب و ذهاب ماهانه فردی است که قرار است نامه‌ها را به جمران برده و در چاه منسوب به "امام زمان" بیندازد.

## استاندار آذربایجان و غصه کمبود مسجد!

استاندار آذربایجان در شورای اقامه نماز آذربایجان شرقی از اینکه در شهری مانند تبریز نماز صبح فقط در ۱۰ مسجد این شهر برپا می‌شود ابراز تأسف کرد.

## لشکر جمران و ظهور امام زمان

به گزارش مطبوعات رژیم: "اخیراً گروهی تحت عنوان "لشکر چریک‌های جمران" که گفته می‌شود در سطح تهران فعالیت دارند"، تحرکاتی را علیه رژیم آغاز کرده‌اند. در مطبوعات رژیم آمده است که این گروه "هدف از تشکیل این به اصطلاح لشکر را سازماندهی هسته‌های چریکی نامنظم برای قیام علیه نظام جمهوری اسلامی و آماده سازی تمهیدات ظهور "امام زمان" (عج)؟!)"

عنوان کرده‌اند". در سایت "عارف نیوز" نیز در باره این گروه آمده است که آنها خود را ادامه دهنده راه "جبهه آزادیبخش مهدویت" می‌دانند که رهبرشان "میلانی" معروف به "سید خراسانی" چندی پیش در زندان اوین درگذشت. آنها مدعی‌اند نامبرده شهید شده است. بر اساس گزارش مزبور "از این گروه تاکنون تعداد ۱۰ شماره بیانیه صادر و به آدرس‌های مختلف ارسال شده است. گفته می‌شود این بیانیه‌ها توسط شخصی به نام "غ.ع" از اعضای گروه مهدویت که در بند ۷ زندان اوین زندانی است، تهیه می‌شود". این گروه برای مطالعه به جوانان کتابخانه‌ای به نام‌های "برانگیخته"، "فرار به سوی خورشید" و "سرعشق" را پیشنهاد می‌کند. از نظر این گروه، نظریه "ولایت فقیه" هیچ مبنای قرآنی و روایتی ندارد و کفرآمیز می‌باشد. به باور آنها "بسیاری از مسؤولان نظام از جمله آقایان رازینی، قاضی موحد، رحیم پورازغدی، حداد عادل، احمدی نژاد (جدیداً) و غیره عناصر ضداسلام و تربیت شده انگلیس و یهودی‌ها" می‌باشند و بنا به حکم میلانی، کشتن آنها واجب شرعی می‌باشد.

## حمله به محافظان احمدی‌نژاد

به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی، در جاده زابل سراوان به چابهار، خودروی حامل محافظان احمدی نژاد، با اشرا و سارقین مسلح درگیری شد که در نتیجه راننده خودرو به همراه یکی از محافظان رئیس‌جمهور به قتل رسیده و یک محافظ دیگر مجروح می‌شود.

## خلع سلاح پاسگاه "گودار"

پس از اینکه گروهی به نام "جندالله" هشت تن از نیروهای یک پاسگاه مرزی جمهوری اسلامی را به گروگان گرفتند سایت "بازتاب" اعلام کرد که نسخه‌ای از درخواست‌های این گروه برای آنها فرستاده شده است. به گزارش "بازتاب" در اطلاعیه‌ای ارسالی آمده است که: "در استان سیستان و بلوچستان در ۹ کیلومتری شهرستان سراوان به طرف جالق، "پاسگاه گودار" توسط "حرکت جندالله" به فرماندهی عبدالملک ریگی خلع سلاح شده" است. در این اطلاعیه آمده است که "هفت سرباز به علاوه فرمانده پاسگاه به گروگان گرفته شدند و همچنین ارباب مهمات که شامل ۲ عدد آرپی‌جی، یک عدد دوشیکا با هزار فشنگ، هشت عدد سلاح کلاشینکوف با چهار جعبه فشنگ، یک عدد کلت کمری همراه با مقادیری فشنگ، ده عدد نارنجک، یک عدد بی‌سیم مادر، دو عدد گوشی سیار، یک عدد خمپاره‌انداز ۶۰ با سه جعبه فشنگ، گلوله‌های روشن‌انداز، سه عدد جعبه گلوله‌های ترکشی و جنگی، ۲ عدد دوربین شب توسط گروه جندالله به غنیمت گرفته شد." به گزارش سایت

"بازتاب" فرمانده این گروه، آقای عبدالملک ریگی از حکومت ایران خواسته که "اعضای زندانی خود که در زندان اوین هستند را تا یک هفته آزاد کند و سندهای زندانیان قبلی که با قید سند آزاد شدند نیز برگردانده شوند و در غیر این صورت، سرهای سربازان از تن جدا خواهد شد."

## پیشنهاد آتش بست ارتش خلق نیپال

به دنبال تصمیم کمونیست‌های نیپال مبنی بر تمدید یک ماهه آتش بس با قدرت مرکزی، وزارت اطلاعات نیپال اعلام کرد که از آنجا که پیشنهاد آتش بس "شورشیان" دارای مقاصد استراتژیک است دولت با آن موافقت نخواهد داد.

## حجم صادرات نفت از عراق

به دنبال اشغال عراق بوسیله آمریکا و راه‌اندازی خطوط صادراتی نفت عراق، به گزارش خبرگزاری‌ها روزانه حدود دو میلیون بشکه نفت از عراق صادر شده که در طول دو سال و نیم اشغال این کشور چیزی حدود دو میلیارد بشکه می‌شود. ارزش این حجم از نفت در بازار جهانی حداقل چیزی حدود صد میلیارد دلار می‌باشد که در عمل در اختیار نیروی اشغالگر قرار گرفته است. البته وزیر نفت عراق، تولید نفت این کشور در سال جدید میلادی را سه میلیون بشکه اعلام نموده است.

## "توسل" سگی به "حرم امام رضا"

پس از اینکه روزنامه جمهوری اسلامی خبر داد که جریان "توسل" سگی به "حرم امام رضا" نقشه از پیش طراحی شده دو تن از خدام حرم بوده است، ۲۰۰ نفر از خدام حرم از روزنامه مزبور شکایت کرده و این خبر را توهین به خود اعلام نمودند. در همین رابطه خبرگزاری "انتخاب" ضمن رد خبر روزنامه جمهوری اسلامی اعلام نمود که: "چند تن از خادمان و ده‌ها تن از زائران حرم به چشم خود دیده‌اند که سگ بدون دخالت کسی وارد حرم شده و تا نزدیکی ضریح پیش آمده؛ اما آقایان می‌خواهند به زور بگویند که این گونه نبوده."

## وضعیت زندانیان در نیجریه

در یک بررسی که به وسیله دولت نیجریه در مورد وضعیت زندان‌های کشور انجام گرفته آمده است که، بسیاری از زندانیان این کشور بالغ بر ۱۰ سال در انتظار محاکمه باقی می‌مانند.

## فصل دوم کتاب

## بذرهای ماندگار

قسمت هشتم

سبک کار غیراصولی در خدمت  
اشاعه‌ی ایده‌های انحرافی

حال که صحبت از کتاب "داد بیداد" است، بهتر است در اینجا به چند نکته‌ی دیگر در مورد آن اشاره کنم: شیوه‌ی کار خانم حاجبی در این کتاب، به این صورت است که او با تعدادی از زندانیان سیاسی زن در دوره‌ی شاه، مصاحبه نموده و "محتوا و مضمون" آن مصاحبه‌ها را که "متعلق به خود راوی است"، به **میل و سلیقه‌ی خود**، به قول خودش "ساخت" و "پرداخت" کرده و حتی در "سبک بیان روایت‌ها" نیز دخالت یا اعمال نفوذ نموده و سپس آن مصاحبه‌ها، و یا به قول خود وی "روایت‌ها"، را به گونه‌ای که هدف مورد نظر و مورد تعقیب خودش را برآورده نماید، در کنار هم قرار داده و به صورت کتاب عرضه داشته است. آیا این یک شیوه‌ی اصولی و برخوردار از صداقت با مصاحبه شونده‌گان و خوانندگان کتاب می‌باشد؟ در اینجا گفته‌های راویان به گونه‌ای آرایش یافته‌اند که در خدمت پیشبرد موضع و هدف مؤلف قرار گرفته است - بدون اینکه با قطعیت بتوان گفت که مصاحبه‌شوندگان الزاماً مصاحبه‌ی خود را به آن منظور انجام داده‌اند. این، آن مهمترین ایرادی است که به نظر من به این سبک کار وارد است. از طرف دیگر، با توجه به "ساخت" و "پرداخت" متن مصاحبه‌ها و تعیین "سبک بیان" آنها توسط مؤلف، **تفکیک موضع و هدف مؤلف و راوی، امکانپذیر نیست**. حتی در مورد "چند روایت"، خانم حاجبی دخالتگری و اعمال نفوذ در روایت راویان را به آنجا رسانده است که، با استناد به اعتراف خودش، در حقیقت خود در چند مورد نقش مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده را یکجا بازی کرده است! او خود می‌گوید که با "پرسشهایی از طریق بستگان و دوستان" کسانی که در "چند روایت" به عنوان راوی از آنها یاد شده و همچنین حرف‌هایی که خود از آن "راوی‌های غایب" به یاد داشته (یا به قول خودش "با اتکا به یادهای خودم") "روایت‌هایی را" به صورت غیرمستقیم (!!) "ساخت" و "پرداخت" کرده و در کتاب با نام‌هایی

(نام‌های کوچک افراد) جای داده است! (در اینجا به جای کلمه‌ی "جل‌الخالق" تعجب و حیرت خود را باید با این کلمه ادا کرد: "جل‌المخلوق (!!) ایشان با خواننده هم آنقدر رو راست نیست که حداقل نام به اصطلاح "راویانی" که "چند روایت به‌طور غیرمستقیم" تحت نام آنها توسط ایشان ساخته شده‌اند را ذکر نموده و به خواننده اطلاع دهد.

موضوع دیگر، استفاده از شیوه‌ی شدیداً ریاکارانه‌ی کهنه‌شده‌ای است که سازمان "اکثریت"، بعد از قیام بهمین، معرف رسوایش بود. خانم حاجبی، این شیوه را با تخطئه‌ی کمونیست‌های صادق و نیروهای مترقی سال‌های دهه‌ی ۵۰ به خاطر مقابله با ایده‌های کمونیستی و مترقی در جامعه‌ی کنونی ایران و جهت اشاعه‌ی سازش و تسلیم به جای مبارزه‌ی طبقاتی، به کار برده است. همان‌طور که می‌دانیم، هنگامی که عناصر خائنی چون فرخ نگهدار و همپالگی هایش، پس از قیام بهمین، رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را به تصرف خود درآوردند، نام و اعتبار **والای رزمندگان فدائی را به وسیله‌ای برای کوبیدن اهداف، تئوری و عملکرد چریک‌های فدائی خلق مبدل ساختند**. آنها با دغلبازی و سوءاستفاده از ارج و منزلت انقلابیون چریک در میان توده‌های عظیم مردم، بسیاری از هواداران و توده‌هایی که با عشق به کمونیست‌های فدائی به سوی سازمان چریک‌ها آمده بودند را فریب داده و گمراه ساختند. (\*) **"داد بیداد" درست تجلی این شیوه‌ی برخورد اکثریتی‌ها می‌باشد**. در طول کتاب، خاطراتی نقل می‌شوند که صرف نظر از محتوا و هدف راوی یا مؤلف، مبارزات غرورآمیز سال‌های دهه‌ی ۵۰ را در یادها زنده می‌کنند. خاطرات مربوط به آن مبارزات، از آنجا که جلوه‌گر دوره‌ای از موفقیت‌های کارگران و زحمتکشان و همه‌ی خلق‌های ایران برعلیه دشمنان‌شان می‌باشد و بخصوص از آنجا که تجلی دوره‌ای از شکوفائی جنبش کمونیستی در ایران است، جذاب و جالب هستند - به ویژه، برای کسانی که به نحوی در آن جنبش انقلابی شرکت داشته و خود نیز خاطرات و تجربیاتی از آن دوران دارند. با توجه به این امر درخشان، "داد بیداد"، اتفاقات و مسائل مبارزاتی افتخارآفرین آن دوره از جنبش انقلابی مردم ایران را مستمسکی برای پیشبرد اهداف فوق‌الذکر خود، قرار داده است.

نکته‌ی اساسی در رابطه با این کتاب، آن است که در حالی که جنایات رژیم شاه در حق زندانیان سیاسی لاپوشانی نمی‌شوند و حتی روی آنها تأکید می‌شود، مبارزه جویی، یک موضوع سؤال برانگیز گشته، مورد تحقیر و حتی مورد انکار واقع می‌شود. به این

ترتیب، در کتاب "داد بیداد"، مبارزه‌جویی نه یک ارزش والا، بلکه به "غیرارزش" تبدیل شده است. در این راستا است که مبارزه‌ی جوانان کمونیست و مترقی برعلیه رژیم شاه در دوره‌ی یاد شده در این کتاب، دنبال "شهادت" بودن، ناشی از ناآگاهی، مبارزه‌ای بی‌ثمر که تنها باعث کشته شدن آن جوانان گشته، به خاطر باور به "عرفان"، و از این قبیل، جلوه داده می‌شود. و بالاخره در صفحات پایانی، مبارزه‌جویی اساساً نفی و هر نوع مبارزه‌ی سیاسی و کار تشکیلاتی مورد تردید و یا تقبیح قرار می‌گیرد.

\* در چنین شرایطی، بدون تردید، برای همه‌ی پشتیبانان و هواداران سازمان، به ویژه برای افراد کم سن و سال بی‌تجربه و جوان، آسان نبود که نیروهای واقعاً انقلابی را از نیروهای فرصت طلب و سازشکار تمیز داده و هر یک را به خوبی بشناسند. با این حال، در روند مبارزه، خیلی از آنها به حقایقی دست یافته و هرچند که دیگر دیر شده بود توانستند که راه مبارزه با ارتجاع را در پیش بگیرند. بعضی دیگر، با پذیرش آموزش‌ها و کسب ایده‌های منحن آن جریان سیاسی، به تدریج در آن سازمان حل گردیدند. از میان اینان، کسانی در ارتباط با سازمان "اکثریت" حتی در سرکوب توده‌ها، با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی همدست شدند. ولی کسانی هم بودند که در این مرحله، متوجه خیانت آن جریان سیاسی به توده‌ها گشته و پا پس کشیدند و خود را از چنان آلودگی‌ای نجات دادند.

## امپریالیسم عریان

بقیه از صفحه ۹

اینگونه تضادهای تاریخی گسترده و انبوه، ریشه در توسعه ناموزون اقتصاد سرمایه داری جهانی و انگیزه امریکا برای کسب سلطه جهانی دارد، که از پیش خبر از خطرناک ترین دوره در تاریخ امپریالیسم می‌دهد.

اینگونه که امریکا و سرمایه داری جهانی به پیش می‌رود، دنیا تنها به نوعی بربریت جهانی می‌رسد. معزداً، بسیار مهم است بیاد داشته باشیم که هیچ چیزی در طول توسعه و تکامل تاریخ بشری اجتناب‌ناپذیر نیست. هنوز هم بدیل دیگری وجود دارد: مبارزه جهانی برای ایجاد جامعه‌ای انسانی، برابر، دموکراتیک و قابل دوام. عنوان کلاسیک چنین جامعه‌ای "سوسیالیسم" است. چنین مبارزه‌ی از سرآغاز شده‌ای برای ایجاد یک جامعه انسانی‌ای اساساً برابر، باید مرکز توجه اش حلقه ضعیف سیستم باشد، و در عین حال، با سازماندهی جنبش مقاومت جهانی علیه این امپریالیسم عریان به فوری‌ترین نیازهای جهانی پاسخ دهد.

## THE ISLAMIC REPUBLIC AND RELIGIOUS SUPERSTITION

*Translated excerpt from the current issue's editorial*

The gloomy history of the Islamic Republic is a history of abusing people's religious beliefs and sentiments in order to deceive and suppress them. Throughout all these years, resorting to religious superstition has always been a vital means in the hands of the ruling cliques for consolidating their reactionary control. In a country where its deceitful officials claim to have been appointed by God to implement "the Koran's decrees" on earth and where its so-called leader calls it "the land" of "the holy one" (the Shiites messiah), then it is of no surprise to witness the thriving market of those con artists who, counting on people's unawareness, prey on their meagre earnings and make them invest hope in supernatural forces that will solve none of their countless earthly agonies.

A story recently printed in the regime's newspapers of a "weeping dog" taking refuge in "Imam Reza's mausoleum" (the eighth Imam of the Shiites) in Mashhad (a city in North East of Iran) is a lucid example which once again puts on display the attempts made by the ruling regime to spread superstitious ideas among the masses playing with their religious beliefs and sentiments.

As it was exposed and delivered in the government run press, however, the fact of the matter was that some "devotees of the holy Imam" had taken a dog with teary eyes into the mausoleum (of course under the watchful eyes of the patrolling guards) and filming the alleged "weeping dog" giving full coverage to this bizarre trickery thereby planting this illusive idea in people's minds that the Imam hearing and answering their prayers are so real that now even a dog has taken refuge to his holiness for its misfortunes.

The story of the so-called "weeping dog", which was given a holy glaze and hoisted as a sign of God's might and of the Imam's righteousness by the regime's media, of course did not hold water and due to the quarrels amongst the "servants" of God in a hell created by the Islamic Republic named as "the land of the holy one", a few days later the regime's official newspaper wrote: "the conspiracy of bringing a dog to the holy mausoleum of Imam Reza and addressing it in the media which spread a lot of rumours in the past two weeks, was countered after discovering a gang of fraudulent con artists and arresting its members". According to this report, "the members of the gang were a conman and two of the janitors of the mausoleum." ... Interestingly enough, however, the identity of the conman who had such authority and influence as well as considerable means to pull off such a grand scheme was never

revealed while copies of the video CD made of the event are still widely circulating and being sold out there.

Under the circumstances where the government officials claim that Ahmadinejad's coming to power is the will of "the holy one", then the forged story of a dog taking refuge to the mausoleum should not come as any surprise. When trickery comes to the point that the president of "the land of the holy one" claims that during his speech at the UN a halo embraced him which made him deliver his talk without blinking once and which made all the heads of states to be infatuated by his words, then why shouldn't such fraudulent stories be manufactured!

The fact is that religion and superstition are primarily the outcome of humankind's ignorance and unawareness which have been invested in since the emergence of class society to serve the continuity of domination and oppression of the exploitative classes. Therefore, in order to overcome this problem, one must put effort to essentially destroy class oppression while trying to bring awareness to the oppressed masses. Of course, under no other state are people's religious sentiments manipulated so shamelessly as under a religious state.

*Con't on page 16*

### شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

### آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

### از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

### "پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082  
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England